



## در گرامی داشت ۲۵ اسفند، روز جانفشانان فدایی

### روزی که آرمان خواهی و فداکاری بر بلندای خط سرخ فدایی، هرچه بیشتر شکوفا شد

در تاریخ مبارزاتی ۴۴ ساله سازمان ما، اگرچه عنصر از خودگذشتگی، ایثار، مقاومت و پایداری رفقای جانفشان مان در لحظه لحظه این سال های سپری شده تبلوری عینی داشته و دارد، اما، در این میان، روزهایی بوده اند که تحولات صورت گرفته در آن، خود در ماه و سال نمی گنجند. روزهایی که رفقای ما از مرگ نیرومندتر برخاستند. روزهای پر تلاطمی که در پرتو انگیزه های مبارزاتی و آرمان خواهی جانفشانان فدایی، در سازمان ما ماندگار شده اند. روزهایی که قهرمانان فدایی تا پای جان بر عهد خویش

در صفحه ۱۶

### ۸ مارس روز جهانی زن را با مبارزه گرامی می‌داریم

"ما انقلاب نکرديم تا به عقب برگرديم" این فریاد زبانی بود که در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ (۸ مارس ۱۹۷۹)، روز جهانی زن، به خیابان‌ها ریختند تا به فرمان حجاب اسلامی خمینی اعتراض کنند. اگر آن زمان خمینی نتوانست خواست خود را به زنان تحمیل کند، اگر پیرامونینانش برای فرونشاندن خشم و اعتراض زنان عجولانه به صحنه شتافتند تا فرمانش را باز پس گیرند، از آن رو بود که هنوز حتی یک ماهی از قیام مسلحانه مردم علیه رژیم شاه نگذشته بود؛ هنوز شعارهای انقلاب بر در و دیوار شهر به چشم می‌خورد؛ هنوز شوراهای شهرها، روستاها و کارخانه‌ها برچیده نشده بودند؛ هنوز بسیاری از مردم مسلح بودند؛ هنوز سازمان‌های سیاسی چپ، کمونیست و انقلابی سرکوب نشده بودند، هنوز جمهوری اسلامی قدرت را در دست خود قبضه نکرده و ارگان‌های سرکوب خود را سازماندهی و تجدیدسازمان نکرده بود.

پس، به رغم حمله‌ی اوباشان حزب‌اللهی به تظاهرات زنان، به رغم حملات گاه و بیگاه در شهر به زنان بی‌حجاب، خمینی و همپیمانانش مجبور شدند اجرای این فرمان را چند سالی به عقب بیاندازند. تا زمانی که اسلحه‌ها از مردم بازپس گرفته شود، تا زمانی که شعارهای انقلاب از چهره‌ی شهرها پاک شوند، تا

در صفحه ۳

### مبارزه برای افزایش دستمزد یک ضرورت فوری برای طبقه کارگر

تعیین حداقل دستمزد کارگران برای سال ۹۴ اگر نگوییم مهم‌ترین، حداقل یکی از مهم‌ترین مسائل این روزهای طبقه کارگر ایران است. در گذشته‌ی نه‌چندان دور این موضوع اهمیت امروزی خود را نداشت. به دو دلیل: اول این‌که بسیاری از کارگران که در آن موقع اغلب با قرارداد ثابت کار می‌کردند، دستمزدی بالاتر از حداقل دستمزد دریافت می‌کردند. و دوم که از اولی به‌مراتب مهم‌ترست این‌که فاصله‌ی دستمزدها با نیاز و هزینه معیشت کارگران مانند امروز نبود. اکنون این فاصله به‌قدری عمیق شده که حتی عوامل مزدور حکومت اسلامی که در تشکلهای به‌اصطلاح کارگری جمع شده و در تمام این سال‌ها نقش جاسوسی و سرکوب کارگران برعهده‌ی آن‌ها بود، ضمن هشدار به دولت و سرمایه‌داران برای نتایج سیاسی و اجتماعی این وضعیت، سنگ دفاع از کارگر را به سینه می‌زنند. در یک نمونه رحمت پورموسی دبیرکل "کانون عالی شوراهای اسلامی کار" با بیان این‌که "۷۰ درصد از کارگران زیر خط فقر زندگی می‌کنند" گفت: "کمتر کارگری است که بدون دغدغه و شغل دوم بتواند امرار معاش کند"، وی عاجزانه از دولت و سرمایه‌داران می‌خواهد که برای این معضل فکری بکنند.

در صفحه ۴

### اعتصابات سراسری معلمان، گسست از گرایش اصلاح‌طلبی

با تجمعات اعتراضی و سه اعتصاب سراسری معلمان در فاصله ۳۰ دی تا دهم اسفند، جنبش اعتراضی این قشر زحمتکش و محروم جامعه وارد مرحله جدیدی گشته است. اعتراضاتی که علاوه بر مناطق تهران و شهرهایی چون شهریار، رباط کریم، شهر قدس، ملارد، ورامین، پاکدشت، رودهن، بومهن، اغلب شهرها و استان‌های کشور از جمله گیلان، خوزستان، خراسان (رضوی، شمالی، جنوبی) سیستان و بلوچستان، فارس، اصفهان، همدان، کردستان، لرستان، یزد، آذربایجان، کرمان، سمنان، قزوین و هرمزگان را نیز دربرگرفت و هزاران معلم و فرهنگی را به اعتصاب و خیابان کشاند. به گزارش سایت "حقوق معلم و کارگر" این اعتراضات و اعتصابات سراسری حتی در شهرستان‌های کوچک و کم جمعیت نیز مورد استقبال گسترده معلمان قرار گرفت.

گسترده‌گی اعتراضات، مشارکت فعال توده معلمان و هماهنگی میان تشکلهای و فعالان جنبش اعتراضی معلمان و بالاخره سراسری بودن اعتصابات، حاکی از وجود یک سازماندهی بالنسبه قوی، ارتباط فعال میان تشکلهای و جمع‌های متشکلی‌ست که بخش آگاهتر معلمان ایجاد کرده‌اند، همچنین بیانگر ارتباط زنده این تشکلهای و جمع‌ها با توده معلمان است. بی‌شماری تلاش‌ها و تحرکات آن‌دسته از تشکلهای صنفی معلمان که به معجزات روحانی امید بسته بودند، تشدید فشارهای متعدد و فزاینده برگردیده توده معلمان و بی‌پاسخ ماندن مطالبات آن‌ها، زمینه‌های عینی و ذهنی شکل‌گیری اعتراضات و اعتصابات اخیر شد. معلمان زحمتکش و مبارز، با استفاده از تجارب گذشته و افتخیزهای مبارزاتی لاقابل در طول پانزده سالی که از ایجاد تشکلهای صنفی آن‌ها می‌گذرد، به مبارزهای مستقل و متشکل روی آوردند و بی‌آن‌که اقدام آن‌ها حالتی رسمیت یافته داشته باشد، در مقیاسی گسترده و سرتاسری دست به اعتراض و اعتصاب زدند و با طرح مطالبات خود، قیوبندهای مهارکننده و بازدارنده ای را که گرایش اصلاح‌طلبی بر دست‌و‌پای معلمان بسته بود، از هم گسستند. توده معلم با اعتصاب و اعتراض خیابانی، بر یک دوره خمودی جنبش اعتراضی معلمان نقطه پایان گذاشت. دوره‌ای که محصول مشترک اختناق و

در صفحه ۲

سخنرانی رفیق توکل در مراسم بزرگداشت  
سالروز حماسه سیاهکل در استکهلم

در صفحه ۵

خلاصه ای از  
اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۱۳

## اعتصابات سراسری معلمان، گسست از گرایش اصلاح‌طلبی

سرکوب خشن و عملکرد همین گرایش بازدارنده بوده است.

اعتراضات گسترده‌ی معلمان در نیمه اول دهه هشتاد و سال ۸۶ که در شکل تجمعات، اعتصابات سراسری و تظاهرات خیابانی ده‌ها هزار نفره تبلور یافت و ثمره اتحاد و هماهنگی میان معلمان و تشکل‌های آنان در مقیاس سراسری بود، به‌طرز وحشیانه‌ای در دوره خاتمی و سپس در دوره احمدی‌نژاد سرکوب شد. بعد از سرکوب خشن جنبش اعتراضی معلمان و دستگیری‌ها و اخراج‌های گسترده فرهنگیان، تحرکات و فعالیت علنی معلمان نیز به شدت کاهش یافت. تشکل‌های صنفی معلمان نیز گرچه محو و نابود نشدند، اما پراکنده و بسیار تضعیف شدند.

با روی کار آمدن روحانی و وعده‌هایی که او در زمینه بهبود وضعیت معیشتی و آزادی تشکل و بیان و امثال آن داده بود، دور جدیدی از فعالیت معلمان و تشکل‌های صنفی آنان نیز آغاز شد. آغاز فعالیت این تشکل‌ها اما با توهمی غلیظ نسبت به روحانی و امید بستن‌های واهی به برنامه‌های وی همراه بود. "امید" به بالا البته از روی توهمی که اساساً از سوی گرایش اصلاح‌طلب غالب در برخی تشکل‌های صنفی معلمان دامن زده می‌شد. این تشکل‌ها و فعالان آن که در دوره احمدی‌نژاد مورد آزار و پی‌گرد دستگاه امنیتی و قضایی قرار گرفته بودند، بی‌معطلی خود را به دامان روحانی افکندند. نسبت به محدودیت‌ها و فشارهای امنیتی که علیه آن‌ها اعمال شده بود به رئیس دولت "تنبیر و امید" شکایت بردند و بر این پندار بودند که دوران کنترل‌ها، محدودیت‌ها و فشارهای امنیتی به پایان رسیده است. آن‌ها بر این تصور بودند که تشکل‌های صنفی و مستقل معلمان و فعالیت آزادانه آن‌ها به رسمیت شناخته می‌شود و روحانی شعار آزادی تشکل، آزادی اجتماعات، آزادی بیان و سایر وعده‌های انتخاباتی‌اش را که بسیاری را با همین وعده‌ها و شعارها به حمایت از خود گشاده بود، عملی خواهد کرد.

در حالی که این گرایش درصد آن بود که از طریق نشست و برخاست با مسئولین حکومتی راهی را به سوی تحقق مطالبات معلمان بگشاید، در پائین اما مشکلات فزاینده، در حال از پای درآوردن توده معلمان بود و آن‌ها را بی‌تاب‌تر می‌ساخت. اگر چنین تلاش‌هایی در بالا برای گشودن راهی که راه نبود و بیراهه و بزبست بود، برای توده معلمان چندان ملموس نبود، بی‌توجهی کابینه روحانی به خواست‌های معلمان، بوچی وعده‌های وی که به تجربه آن را دریافته بودند، از همه مهم‌تر وخیم‌تر شدن وضعیت حقوقی و معیشتی که با گوشت و پوست آن را احساس می‌کردند، بسی ملموس بود. از همین جاست که گردانندگان تشکل‌های صنفی به‌ویژه گرایش اصلاح‌طلب آن از سوی بدنه و توده معلمان تحت‌فشار قرار می‌گیرند. در نشستی که این تشکل‌ها به تاریخ هفتم تیر ۹۳ با فانی وزیر آموزش و پرورش و پرورش روحانی داشتند، نماینده یکی از این تشکل‌ها خطاب به وزیر گفت: "ما از حامی- منتقد"، به "مستقل - منتقد" تبدیل

شده‌ایم. چون فشار معلمان روی ما زیاد است". این سخن، گرچه به معنای دل‌کندن آن‌ها از بالا نبود، اما وضعیت پائین را خیلی خوب ترسیم می‌کرد. توده معلم خواهان تحقق خواست‌ها و حق و حقوق خویش است و خواهان اقدام و حرکتی جدی بوده است تا در رویارویی با سلب‌کنندگان حق خویش اراده و جدیت خود را نشان دهد و حق خود بستاند. گرایش اصلاح‌طلب اما ترمز است و مانع جدی چنین حرکتی بوده است و به شیوه‌ها و عناوین مختلف بر آن مهار زده است. این کشمکش‌ست که از همان آغاز تشکیل کابینه روحانی خود را عیان می‌سازد. کشمکش که اگر در آغاز استقرار کابینه روحانی و ناروشنی کارنامه آن هنوز مفزوی نمی‌یافت، کمی پس از استقرار و وضوح برنامه، چنین مفزوی را پیدا می‌کند. مفزوی که مشخصه اصلی آن گسست و عبور از گرایش اصلاح‌طلبی و مبارزه مستقل توده معلمان است.

نخستین جرعه اعتراضی چشمگیر معلمان اواسط شهریور ماه زده شد. نزدیک به هزار نفر از معلمان پیش دبستانی که به نمایندگی ۴۰ هزار تن از همکاران خود از شهرهای مختلف به تهران رفته بودند، به مدت چند روز در برابر مجلس، دفتر ریاست‌جمهوری و وزارت آموزش و پرورش تجمعات اعتراضی برپا کردند و خواستار تعیین تکلیف و استخدام رسمی در آموزش و پرورش شدند. اوائل آذرماه در یک اقدام هماهنگ، بیانیه مشترک ۱۷ تشکل صنفی معلمان پیرامون قتل معلم بروجدی به دست یک دانش‌آموز انتشار یافت که در آن هر دو، قربانی نظام ناپسامان فرهنگی، اجتماعی و آموزشی حاکم شناخته شده بودند. آن‌گاه طومار اعتراضی هشتادگانه ۶ هزار معلم خطاب به رئیس مجلس انتشار یافت که معلمان به زندگی زیر خط فقر و ناتوانی خود در تامین هزینه‌های زندگی اشاره نموده و خواستار رفع تبعیض پرداخت حقوق کارمندان دولت و افزایش حقوق شده بودند. این اقدامات اعتراضی گرچه گویای نارضایتی شدید معلمان از وضع موجود و مبین وجود تلاطمی در اعماق توده معلمان بود، اما هنوز هیچ تبیین و تخاصفی با نحوه حرکت گرایش اصلاح‌طلب نداشت. تخالف زمانی عیان گردید که معلمان با اعتصاب دوازده و سراسری خود در روزهای ۳۰ دی و اول بهمن، مرحله جدیدی از مبارزات و جنبش اعتراضی معلمان را کلید زدند و آن‌ها را شگفت‌زده ساختند. این نخستین اعتصاب سراسری معلمان در سال‌جاری، زمانی سازماندهی و محقق شد که برخی تشکل‌های صنفی با گرایش غالب اصلاح‌طلبی، کماکان در بالا با مقامات حکومتی سرگرم گفتگو و بحث‌های بی‌فایده فرسایشی بر سر وضعیت معلمان بودند. اینان که سرانجام مجبور شدند بر بی‌پاسخ ماندن رایزنی‌های خود با دولت و مجلس اعتراف کنند، تازه بعد از اعتصاب سراسری معلمان بود که متوجه می‌شوند "جامعه معلمان در التهاب و نگرانی به سر می‌برد" برخی از این‌ها که جرأت نداشتند اعتصاب سراسری معلمان را به صراحت نفی کنند، به برخوردی دوگانه روی آوردند. بدین معنا که از یک سو بر

حضور مستمر و پافشاری معلمان بر حقوق‌شان تاکید کردند و از سوی دیگر اما با طرح این موضوع که حرکت صنفی موفق "در قالب تشکل‌های شناسنامه‌دار تحقق خواهد یافت" سازماندهندگان اعتصاب را به زعم خود زیر سوال بردند. اما همین‌ها در خاتمه بیانیه‌ای که به همین مناسبت صادر کردند، عاجزانه از رئیس‌جمهور تقاضای ملاقات نمودند تا خواست‌های معلمان را به آگاهی روحانی برسانند! تو گویی روحانی یک‌سال‌ونیم بعد از تکیه زدن بر صندلی ریاست قوه اجرایی، هنوز از وضعیت و خواست‌های معلمان مطلع نیست؟! اما موضع‌گیری کانون صنفی معلمان ایران (تهران)، از این هم افشاگرانه‌تر بود. این "کانون" در آغاز در برابر نخستین اعتصاب سراسری معلمان و فراخوان اعتصابات بعدی به کلی سکوت پیشه کرد. اما از آن‌جا که اعتصابی بزرگ توسط معلمان در مقیاس سراسری سازماندهی شده بود و اعتصابات دیگری در حال سازماندهی بود، کانونی که نام معلمان بر خود داشت، حتماً اگر می‌خواست، نمی‌توانست در برابر آن ساکت بماند مگر آن‌که پیه ایزوله شدن در میان معلمان را به تن خود بمالد. این "کانون" اما در بیانیه‌ای که در این رابطه صادر نمود، قبل از هر چیز بر تعهد خود به فعالیت قانونی تاکید ورزید تا با اعتصاب‌کنندگانی که بی‌اذن و جواز قانونی دست به اعتصاب زده بودند، مرزبندی کند و از نخستین اعتصاب سراسری معلمان و هر اعتصاب دیگری که بعداً سازماندهی شود، تیرگی جوید. بعد هم در پوشش این گفته که "در فقدان فضای آزاد و مناسب برای فعالیت‌های قانونی و آرامش‌بخش" "تشکل‌هایی می‌توانند زمینه شکل‌گیری حرکت‌های هیجانی و توده‌وار بی‌شکل و شناسنامه را فراهم نمایند" به بهترین نحوی ناخرسندی عمیق خود را از بسیج توده معلمان، نقش‌آفرینی آن‌ها در اعتراضات و اعتصابات و خارج شدن روند اعتراض از قید و بندهای قانونی و از دست واراده خبیه‌گان سنگوی روحانی را به تصویر کشید و سعی کرد با کوبیدن مهر بی‌شناسنامه‌گی بر آن، از اهمیت اعتصابات سراسری بکاهد!

گرایش راست و اصلاح‌طلب که همواره تلاش کرده است معلمان و جنبش اعتراضی آن‌ها را به سیاهی لشکر و عقبه‌ی سیاسی جناحی از حکومت مبدل سازد و اکنون می‌کوشد مشکلات معلمان را صرفاً به دوره خاص احمدی‌نژاد خلاصه و محدود ساخته و ناکارآمدی دارودسته روحانی را توجیه کند، با "سیاسی" خواندن حرکت اعتراضی معلمان تلاش کرد مانع اعتصاب سراسری و حرکت مستقل معلمان شود. افزون بر این موانع و محدودیت‌ها، نیروهای امنیتی و حراستی‌ها نیز هر جا که توانستند به ارعاب و تهدید مدیران و معلمان پرداختند تا هر طور شده مانع حرکت مستقل و اعتصاب سراسری معلمان شوند.

بهرغم تمام این موانع، تهدیدها و ترفندها و در حالی که گرایش اصلاح‌طلب در کریدورهای کاخ ریاست‌جمهوری در به در دنبال روحانی بود تا

## ۸ مارس روز جهانی زن را با مبارزه گرامی می‌داریم

زمانی که شوراهای انقلابی برچیده شوند، تا زمانی که هر گونه تظاهرات و اعتراضی با گلوله پاسخ گیرد، تا زمانی که سازمان‌های سیاسی چپ و کمونیست بر اثر سرکوب شدید به مبارزه مخفی روی آورند، فعالین و هواداران آن‌ها به زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها و جوخه‌های تیر و میادین اعدام سپرده شوند، تا زمانی که شکست انقلاب نهایی گردد.

با برچیده شدن دستاوردهای انقلاب، با سرکوب جنبش کارگری و کمونیستی و سلطه سرکوب و خفقان بر جامعه، هنگام تعیین تکلیف نهایی با زنان نیز فراسید. حجاب اجباری شد، قوانین پیشین به تدریج لغو شدند و جای خود را به قوانین اسلامی دادند. گام به گام قوانین و آیین‌نامه‌های هر چه زن‌ستیزانه‌تری به تصویب رسیدند و به اجرا درآمدند. تا به امروز که تبعیض‌ها و نابرابری‌های گوناگون در تمامی عرصه‌ها نهادینه گشته و زنان را به شهروندان درجه دو تبدیل کرده است. و همراه با تمامی بی‌حقوقی‌ها، خشونت عریان نیروهای سرکوب و اوباشان رژیم در کوی و برزن، تبلیغ فرودستی زنان بر سر هر منبر و رسانه‌ی عمومی، عدم حمایت قانونی از زنان در برابر خشونت‌های خانگی و اجتماعی، تجربه‌ی خشونت را به بخشی از زندگی روزمره زنان بدل کرده است و آسایش و امنیت را در خانه و خیابان و محل کار از آنان گرفته است.

در برابر این همه تبعیض و خشونت، اما زنان نیز از پای ننشسته‌اند. از همان اوان، به رغم اجرای طرح‌های گوناگون "حجاب و عفاف" و حملات اوباش حکومتی، "حجاب اسلامی" رژیم را به سخره گرفتند و "بدحجابی" پیشه کردند. سهمیه‌بندی و محرومیت از تحصیل در برخی رشته‌ها را نادیده گرفتند و بیش از نیمی از صندلی‌های دانشگاه‌ها را اشغال کردند. بی‌اعتنا به ترفندهای رژیم به حضور در بازار کار ادامه دادند. در عرصه‌های گوناگون هنری، فرهنگی، ورزشی و اجتماعی حتی تابوهای جامعه را به چالش طلبیدند. رژیم را واداشتند "مقام و منزلت زنان" واقعی زنان در اسلام را عیان سازد و از شعارهای بی‌مایه دست بردارد و به زنان آشکارا اعلام جنگ کند.

در ۳۷ سال گذشته، گرچه جنگ و گریز زنان در برابر حملات پی در پی رژیم به حقوق‌شان ادامه یافته است، اما آنان در این راه همچنان با موانع گوناگونی روبرویند.

فرهنگ مردسالار حاکم بر جوامعی همچون ایران، عرصه را بر حضور فعال اجتماعی و سیاسی زنان تنگ می‌کند، به ویژه که این فرهنگ با سلطه بیش از سه دهه یک حکومت دینی تقویت نیز گشته است. این فرهنگ در ترکیب با دیکتاتوری و خفقان حاکم، سازماندهی، آگاه‌گری و اعتراض جمعی را بر آنان دشوار کرده است.

از هنگام شکل‌گیری و تکوین جنبش کارگری و سوسیالیستی، زنان سوسیالیست و کمونیست از راسخ‌ترین مدافعین حقوق توده‌ی زنان و از

فعالین جنبش‌های فمینیستی در بسیاری از کشورهای جهان بودند. پیشنهاد تعیین روزی به عنوان "روز جهانی زن" از ابتکارات زنان سوسیالیست و کمونیست در اوایل سده بیستم بود. سرانجام نیز از دل مبارزات زنان کارگر و سوسیالیست روز ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن در تمام کشورهای دنیا تثبیت شد. از همین‌روست که این روز، "روز جهانی زنان کارگر" نیز نامیده می‌شود. در ایران نیز، زنانی که در ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ به خیابان‌ها آمده و فریاد برآوردند: "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم"، عمدتاً زنان مترقی، آزادی‌خواه، چپ و کمونیست بودند. آنان بودند که سازمان‌های زنان آن دوران را به وجود آوردند. تعدادی از این سازمان‌ها شاید نخستین سازمان‌های مستقل زنان در تاریخ متأخر کشور ما به شمار می‌رفتند. اما سلطه زود هنگام سرکوب لجام گسیخته، از سویی به عمر کوتاه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آزادانه و از جمله فعالیت سازمان‌های زنان پایان داد و به این سازمان‌ها فرصت نداد تجربه کسب کنند و در میان توده زنان ریشه بدهند. و از سویی دیگر با دستگیری، اعدام و تبعید بنیانگذاران و فعالین این سازمان‌ها، بین تجارب مبارزاتی این زنان با فعالین زنان دوره‌ی بعد که تقریباً از دهه‌ی هفتاد شمسی آغاز شد، گسستی پدید آید و انتقال تجربه صورت نگرفت. این نیز مانعی‌ست دیگر بر سر راه جنبش زنان.

اما، شاید بتوان مهم‌ترین مانع را تفکر غالب بر "فعالین جنبش زنان" این دوره دانست. این زنان عمدتاً تحت تأثیر تفکر و گفتمان غالب بر جامعه، یعنی تفکر نئولیبرالی هستند؛ تفکری که بر اثر سلطه‌ی اقتصادی نئولیبرالیسم در دهه‌های هفتاد و به ویژه هشتاد میلادی و پس از آن بر سراسر جهان مستولی گردید. همین تفکر بود که به عنوان مثال، هنگام تظاهرات ضد حجاب زنان در سال ۵۷، در میان فمینیست‌های غربی تفرقه به وجود آورد. بخشی از فمینیست‌های غربی تحت تأثیر همین تفکر به بهانه‌ی "نسبیت فرهنگی" حاضر به دفاع از حق انتخاب پوشش زنان ایران نشدند. در پی همین نگرش بود که بسیاری از فمینیست‌های غربی را به دفاع از "فمینیسم اسلامی" در کشورهای مسلمان‌نشین کشاند.

پس از سرنگونی رژیم شاه و فرار سرمایه‌داران وابسته به آن رژیم، با دولتی کردن بسیاری از مؤسسات اقتصادی، با مصادره اموال و وابستگی رژیم سابق، و نیز سوده‌های سرشار ناشی از جنگ برای بخشی از خردمبورژوازی و وابستگی سیاسی رژیم، و هم‌زمان چپاول و غارت سرمایه‌های کشور، بورژوازی و قشر متوسط جدیدی پدید آمد. همراه با بورژوازی جدید، که گسترده‌تر از بورژوازی زمان شاه بود، نظریه‌پردازان، فعالان رسانه‌ای و اجتماعی خاص آن نیز به وجود آمد. با آغاز دوران "سازندگی"، به ویژه از دوران دوم ریاست جمهوری رفسنجانی، حضورشان در صحنه سیاسی و اجتماعی جامعه محسوس گشت. آنان اکنون دیگر متناسب با قدرت اقتصادی خود، خواهان سهمی متناسب در قدرت سیاسی بودند. این روند همسو با روند غالب بر جهان، با ضعف حاکم بر جنبش چپ جهان و ایران و به ویژه

سرکوب‌های شدید دهه‌ی شصت در ایران، توانست به تفکر غالب بر جامعه تبدیل گردد. انتخاب خاتمی در ۲ خرداد ۱۳۷۶ و تکیه "اصلاح‌طلبان" بر مسند ریاست جمهوری به نمایندگی خاتمی، جلوه‌ی سیاسی نهایی این گرایش بود.

سرکوب مضاعف زنان در ایران، ناراضیاتی عمیق و پتانسیل مبارزاتی این گروه اجتماعی را یکی از عرصه‌های مناسب برای فعالیت فعالان سیاسی و از جمله بورژوازی نوپا کرد. زنان این طبقه که خود نیز خواست‌هایی در این زمینه داشتند، فرصت را دریافتند و آن را به یکی از عرصه‌های نبرد با "انحصارگرایان" بدل کردند. چنین بود که "فمینیست‌های اسلامی" ایران پا به عرصه حیات نهادند، اما آنان در این راه تنها نبودند. اگر "فمینیست‌های اسلامی" عمدتاً بخشی از زنان مسلمان طبقه بورژوازی و قشر متوسط بودند همپیمانانی نیز یافتند، زنان سکولار طبقه متوسط در داخل و خارج از کشور. زنانی که همچون فمینیست‌های اسلامی خواهان حفظ رژیم اما سهم سیاسی در خوری بودند. آنان به وجد آمده از ظهور این پدیده، به گفتمان برابری‌طلبانه‌ی زنان رنگ و بوی دینی دادند، و در برابر "فمینیسم اسلامی" رنگ باختند.

الگوی آنان خواست‌ها و شیوه‌های مبارزات زنان "طبقه متوسط" در جنبش فمینیستی غربی بود: مشارکت در قدرت سیاسی حتی تا سطح ریاست جمهوری، سهم بیش‌تر در مجلس، اشغال پست‌های بالای مدیریت، حتی کسب درجه اجتهاد دینی و از این قبیل. اما آنان در نیافتند اگر خواست‌ها و شیوه‌های مبارزه این فمینیست‌ها در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری توانست دستاوردهایی برای زنان "طبقه متوسط" و در سایه مبارزات سایر جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش کارگری و سوسیالیستی، حتی برای زنان کارگر و زحمتکش داشته باشد، اما این امر در جمهوری اسلامی میسر نیست. از آن گذشته، تفکر حاکم بر آنان نه تنها بر مطالبات بلکه بر تاکتیک‌ها و شیوه‌های مبارزاتی آنان نیز تأثیرات خود را بر جای گذاشت. آنان محتاط در عبور از "خط قرمزهای" رژیم، نگران از اوج‌گیری مبارزات زنان و فراتر رفتن از اهداف آنان و در هراس از نفوذ تفکرات مترقی و انقلابی در میان زنان در انتخاب تاکتیک‌های مبارزاتی خود از تکیه بر نیروی توده‌ی زنان اجتناب کرده و برای کسب خواسته‌های خود از این یا آن جناح رژیم، از این یا آن آخوند و سیاستمدار، از این یا آن ارگان رژیم یاری طلبیدند. آنجا نیز که به توده‌ی زنان روی آوردند، بسیج و سازماندهی آنان را دنبال نمی‌کردند، بلکه زنان نزد آنان ابزاری بودند برای فشار آوردن بر جناح رقیب "انحصارطلب"، "اصول‌گرا" یا هر نامی که بر آن می‌نهادند.

تا به امروز نیز هر چند آنان هزینه‌هایی برای فعالیت خود پرداخته‌اند، برخی زندانی شده‌اند، برخی به خارج از کشور گریخته‌اند، اما بنا به ماهیت طبقاتی خود یارای آن را ندارند که راهی دیگر در پیش گیرند، گرچه فعالیت‌هایشان به بن‌بست رسیده است. شاهد آن نیز حضور فعال زنان در درگیری‌ها و شورش‌های سال ۸۸ بود. اگر تا پیش از سال ۸۸ اندک تردیدی نیز نسبت

## مبارزه برای افزایش دستمزد یک ضرورت فوری برای طبقه کارگر

از یک منظر دیگر نیز هیچ‌گاه در طول حیات جمهوری اسلامی، مساله تعیین حداقل دستمزد، تا این اندازه به یک بحران برای دولت تبدیل نشده بود. این هم دلیل دارد. اگرچه کارگران در طول سال‌های اخیر - بویژه دو تا سه سال اخیر - اعتصابات با خواست افزایش دستمزد صورت داده بودند، اما هرگز تا این اندازه روحیه مبارزه و جنگندگی در میان طبقه کارگر از جمله برای افزایش دستمزد قوی نبود و این موضوعی است که شاخک‌های عوامل حکومتی در کارخانه‌ها و دیگر مراکز کارگری به‌خوبی حس می‌کنند. این مساله را در خواست‌ها، افزایش اعتراضات و اشکال مبارزاتی کارگران نیز می‌توان به‌خوبی مشاهده کرد. طبقه کارگر بر روی انباری از باروت نشسته که یک اتفاق می‌تواند به انفجار آن منجر گردد.

اعتصابات کارگران پتروشیمی و حتا مهم‌تر از آن تحرکات اعتراضی کارگران صنایع خودروسازی از جمله اعتصاب دو ساعته‌ی بخشی از کارگران ایران خودرو در آذرماه با خواست افزایش دستمزد، با توجه به حساسیت‌های رژیم بر روی تحرکات کارگری در صنایع خودروسازی، همه چراغ خطرهایی بودند که پیش از این به عنوان هشدار به حاکمیت روشن شده بودند. وضعیت قریب آن قدر آشکار و جدی گردید که سرانجام دولت را نیز به فکر فرو برد.

در سال‌های اخیر تلاش دولت این بوده تا میزان حداقل دستمزد کارگران با حداقل حقوق بازنشستگان و کارمندان دولتی حدوداً برابر باشد. در بودجه سال آینده ۱۴ درصد افزایش حقوق برای کارمندان دولت در نظر گرفته شده و پایین آوردن روزانه و مضحک نرخ تورم توسط بانک مرکزی و مرکز آمار نیز همه در این راستا بود که همین میزان افزایش در حداقل دستمزد کارگران منظور گردد. اما امروز این ترس در میان حاکمان بوجود آمده که افزایش تنها ۱۴ درصدی دستمزد کارگران خطر به آتش کشیدن انبار باروت را افزایش خواهد بود.

در سال گذشته که اوضاع به بدی امروز نبود، دولت تمام تلاش خود را کرد تا مانع افزایش حداقل دستمزد کارگران به اندازه حتا همان نرخ تورم رسمی شود و این کار را هم کرد. دولت در ابتدا با شعار بهبود وضعیت معیشت کارگران و در حالی که یکی از شعارهای روحانی در انتخابات ریاست جمهوری تعیین حداقل دستمزد براساس نرخ تورم بود، طرح‌ها و ایده‌های مضحکی را مطرح نمود که همه در نیمه‌ی راه رها شدند. در واقع دولت با ارائه این طرح‌ها، وقت را تلف کرده و عامدانه تعیین حداقل دستمزد را به روزهای آخر سال کشاند و به شیوه همیشگی خود و برخلاف وعده‌ها و برخلاف همان قانون کار خودشان، نه تنها حداقل دستمزد را بدون در نظر گرفتن نیازهای معیشتی یک خانواده‌ی ۴ نفره کارگری در نظر گرفت، بلکه حتا میزان تورم رسمی را نیز لحاظ نکرد تا در آخر ۲۵ درصد به حداقل دستمزد کارگران اضافه شد! آن‌هم در شرایطی که تورم رسمی

۳۵ درصد و تورم واقعی حدود ۶۰ درصد بود. اما مشخص است که امسال کسی زیر بار افزایش ۱۵ درصدی حداقل دستمزد نمی‌رود. این را در مصاحبه‌ها و سخنان نمایندگان به‌اصطلاح کارگری در شورای عالی کار نیز می‌توان فهمید. اما با این وجود، همه‌ی آن‌ها در شورای عالی کار در تلاش هستند تا به بهانه‌هایی مثل رکود در بخش صنعت و مانند آن، تا آن‌جایی که ممکن است و زورشان می‌رسد افزایش حداقل دستمزد کارگران را کنترل کنند و مثلاً به‌جای ۱۵ درصد ۲۵ درصد اضافه کنند. رد پای این موضوع را می‌توان در سخنان برخی از این مزدوران حکومتی به‌خوبی دید، مثلاً آن‌جا که از دولت می‌خواهند تا ۱۰ درصد تورمی را که سال گذشته در افزایش حداقل دستمزد کمتر لحاظ کرده بود، امسال در نظر گرفته و با ۱۵ درصد نرخ تورم سال‌جاری، ۲۵ درصد به حداقل دستمزدها بیافزاید.

اما حتا در این صورت، آیا ۲۵ درصد افزایش حداقل دستمزد از معضلات معیشتی کارگران می‌کاهد؟ واقعیت این است که برخلاف آمارهای رسمی، نرخ تورم و به‌طور مشخص گرانی، بویژه آن‌جا که از نیازهای ضروری کارگران و زحمتکشان سخن به‌میان می‌آید بسیار بالاتر از میزان و نرخ رسمی می‌باشد. نان به‌عنوان یکی از ضروری‌ترین نیازهای کارگران و زحمتکشان یک نمونه‌ی آن است که در سال‌جاری بهای آن ۴۰ درصد افزایش داشته و البته سایر اقلام و نیازهای ضروری کارگران نیز به همین گونه است. بنابر این تورم واقعی برای کارگران و زحمتکشان بیش از ۲۵ درصد است. نکته درآورد و مهم‌تر نیز این است که در سال آینده با این وضعیت اقتصادی هیچ چشم‌انداز روشنی برای کارگران وجود ندارد. حتا بسیاری از مقامات در دولت و مجلس و نیز تنوریسین‌های جیره‌خوار حکومتی نسبت به افزایش تورم در سال آینده هشدار داده‌اند که در جریان بررسی بودجه سال ۹۴ شاهد آن بودیم.

با این شرایط اگر ۲۵ درصد نیز به حداقل دستمزد کارگران افزوده شود، به این معناست که وضعیت کارگران در بهار سال ۹۴ نسبت به بهار سال ۹۳ بدتر خواهد بود. حال چه رسد به چاه ویلی که بین دستمزدها با نیازهای یک خانواده‌ی کارگری بوجود آمده است!! در صورت افزایش ۲۵ درصدی، حداقل دستمزد به ۷۶۰ هزار تومان می‌رسد و این در حالی‌ست که خط فقر براساس برخی از آمارهای رسمی تا ۳ میلیون و پانصد هزار تومان است. اعلام این خط فقر در حالی‌ست که باز براساس آمارهای رسمی درآمد متوسط کارگران حدود یک میلیون تومان برآورد شده است. به بیان دیگر با شکاف‌های موجود بین خط فقر و دستمزد، افزایش ۱۵۰ هزار تومانی برای کارگران یعنی هیچ.

مبارزه برای افزایش دستمزد دو طرف دارد. در یک سو کارگران هستند که با فروش نیروی کارشان در فکر تامین معاش خود و خانواده‌هایشان هستند. طبیعی‌ست که کارگر مایل است هر چه بیشتر دستمزد دریافت کند، تا

زندگی بهتری را برای خانواده‌اش تامین کند، اما هر قدر که دستمزد از نیازهایش کمتر باشد، مجبور است تا از برخی از آن‌ها چشم‌پوشد. یک نمونه‌ی آن بهداشت و درمان است که اغلب پولی برای آن در جیب کارگران وجود ندارد و یا تحصیل فرزندان کارگران که امروز بسیاری از آن‌ها برای ادامه تحصیل با مشکل مواجه هستند. یک نمونه‌ی دیگر مسکن است که امروز گرانی مسکن کارگران را به حاشیه شهرها و به درون آلودگی‌هایی که تنها نام مسکن را بر خود دارند پرتاب کرده است. امروز سفره‌های کارگران بیش از هر زمان دیگر خالی‌ست و کارگران حتا در تامین نیازهای غذایی خانواده‌های خود - حتا با پایین‌ترین کیفیت - درمانده‌اند.

در سوی دیگر اما سرمایه‌داران قرار دارند. سرمایه‌داران از هر فاشی، تنها و تنها به فکر سود بیشتر هستند و از جمله راه‌های اصلی دست یافتن به آن، بالا بردن بهره‌وری کار و کاهش دستمزدهای واقعی است. آن‌چه که در ایران اتفاق می‌افتد نیز دقیقاً همین است. یعنی ما هر سال شاهد نه افزایش دستمزدها که شاهد کاهش دستمزدهای واقعی کارگران هستیم و این در حالی‌ست که بهره‌وری کار نیز مرتب بالا می‌رود و کارگر نه تنها نصیبی از آن نمی‌برد که برعکس فقیرتر و فقیرتر می‌گردد.

همان‌طور که می‌دانید، دستمزد واقعی با دستمزد اسمی فرق می‌کند. در ظاهر ممکن است هر سال مقداری بر دستمزد افزوده شود اما نسبت به تورم، افزایش دستمزدها کمتر بوده و در نتیجه قدرت خرید کارگر پایین می‌آید. قدرت خرید دستمزدی که کارگر می‌گیرد، در واقع دستمزد واقعی اوست و حتا آمارهای دولتی نیز حکایت از کاهش شدید قدرت خرید کارگران در طول این سال‌ها دارند. بنابر این دستمزدهای کارگران به‌صورت واقعی کاهش پیدا کرده است. اما در آن سو سود سرمایه‌داران افزایش یافته و باور این موضوع نیز مشکل نیست. نگاهی به جامعه‌ی طبقاتی ایران و سرمایه‌داری که زندگی رؤیایی دارند و در ثروت غوطه‌ور، گویای همه چیز است. فاصله‌ی طبقاتی در ایران به‌شدت افزایش یافته، به‌گونه‌ای که در طول تاریخ حداقل صد ساله‌ی ایران هرگز چنین شکافی بین فقیر و غنی وجود نداشته است و این ریشه در فقیرتر شدن کارگران دارد که حاصل زحمت‌شان بیش از گذشته به جیب سرمایه‌داران رفته و این طبقه را بیش از هر زمان دیگر چاق و فربه ساخته است. در کنار سرمایه‌داران نیز دولت قرار دارد. دولت وظیفه‌ای جز صاف کردن مسیر برای کسب سود بیشتر توسط سرمایه‌داران ندارد و این از کارکردهای اولیه تمامی دولت‌های سرمایه‌داری است. این دولت‌ها همراه با تنوریسین‌های خودفروخته‌شان برای مثال هم اکنون این موضوع را مطرح می‌کنند که صنعت کشور در بحران است و برای این که صنعت از بحران بیرون بیاید و مشکل بیکاری حل گردد، باید قوانین را به‌گونه‌ای تغییر داد که سرمایه‌گذاری برای سرمایه‌داران جذاب‌تر شود و طبیعی‌ست که یکی از موارد مهم آن قوانین کار است که در سال‌های اخیر از جمله سال جاری شاهد بودیم که به چه اشکال و بهانه‌هایی مجلس اسلامی با همکاری دولت در قوانین به ضرر کارگران و به نفع سرمایه‌داران دست بردند.

## سخنرانی رفیق توکل در مراسم بزرگداشت سالروز حماسه سپاهک در استکهلم (\*)

با یاد قهرمانان سپاهک و به یاد تمام جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم موضوعی که قرار است من در این مراسم پیرامون آن صحبت کنم، اشکال سازماندهی و تاکتیک است، ارتباط پیدا می‌کند با بحث دیگری در مورد دلیل تأخیر وقوع انقلاب و دوام آوردن جمهوری اسلامی در ایران. به باور من امروز باید برای هرکسی این سؤال مطرح باشد که چرا جمهوری اسلامی باوجود اینکه گرفتار بحران‌هایی بسیار عمیق‌تر از دوران رژیم سلطنتی است، باوجود تضادهایی که در جامعه ایران به حد اکثر ممکن تشدید شده و نارضایتی وسیعی که وجود داشته و دارد، تاکنون دوام آورده است؟ علت چیست؟ اشکال کار در کجاست؟ نقش دیکتاتوری و بی‌سازمانی چقدر است؟ توده‌های کارگر و زحمتکش مردم ایران از دوران مشروطیت تا به امروز اشکال بسیار متنوعی از مبارزه را تجربه کرده‌اند، آیا این شکل‌های مبارزاتی تجربه‌شده که حتماً توانست رژیم شاه را سرنگون کند، دیگر پاسخگو نیست؟ آیا نیاز به تاکتیک‌های ویژه‌ای از سوی سازمان‌های سیاسی برای سرنگونی جمهوری اسلامی است؟ چون در همین چند ماهی که مقاومت مسلحانه مردم کوپانی در مقابل گروه مرتجع اسلام‌گرای داعش در جریان است، دیدیم که برای عده‌ای هم این سؤال پیش آمد که اگر یک گروه مرتجع اسلام‌گرا نظیر داعش می‌تواند بازور اسلحه مناطقی را به تصرف درآورد، اگر مبارزان کوپانی می‌توانند با تکیه به مقاومت و مبارزه مسلحانه، ارتجاع اسلامی را به عقب برانند، چرا ما نتوانیم با تشکیل واحدهای مسلح، به مقابله با رژیم حاکم بر ایران برخیزیم؟ این‌ها مسائلی است که به‌هرحال بحث جدی‌تری را می‌طلبد. من هم به سهم خود سعی می‌کنم نکاتی را که به نظر می‌رسد و می‌تواند متفاوت از آن مسائلی باشد که تاکنون عنوان شده است، مطرح کنم.

اما مراسم امروز، به مناسبت ۱۹ بهمن، سالروز حماسه سپاهک و بنیان‌گذاری سازمان ما هست و من بچشم من از نبرد سپاهک آغاز می‌کنم. به تاریخ هر ملت و کشوری که رجوع کنیم، از میان بی‌شمار مبارزاتی که مردم این کشورها داشته‌اند، تنها معدودی از آن‌هاست که برجستگی یافته، از نسلی به نسلی دیگر منتقل شده و در خاطره تاریخی آن‌ها ماندگار شده است. دلیل آن‌ها در این است که پاسخگوی خواست توده مردم و نیاز به تغییر در یک‌لحظه معین تاریخی بوده‌اند. شما ببینید ما در ایران از دوران مشروطیت تا به امروز، مبارزات بی‌شماری داشته‌ایم. از مبارزاتی که به انقلاب مشروطیت انجامید و ادامه آن تا جنگ جهانی اول. سپس مبارزات و جنبش‌های توده‌ای که تحت تأثیر انقلاب سوسیالیستی روسیه شکل گرفتند، تا استقرار دیکتاتوری رضاخان. فاصله سال‌های بیست تا سی‌ودو با آن‌ها مبارزات کارگری و ادامه آن تا مبارزاتی که به سرنگونی رژیم سلطنتی انجامید و بی‌شمار مبارزات پس‌از آن علیه جمهوری اسلامی. بسیاری از این مبارزات در زمان خود مهم هم بوده‌اند، اما تنها تعداد محدودی از آن‌هاست که برجسته شده و در خاطره تاریخی توده‌های زحمتکش مردم جای گرفته‌اند. دلیل آن‌ها همان‌گونه که گفتم، در مقطعی به یک نیاز مبرم پاسخ داده‌اند که شاید اهمیت آن را خود عاملین آن در آن لحظه احساس نکنند، اما آن‌قدر مبرم بوده که به‌سرعت از طریق ادبیات و هنر که به نظر من آن شکل از آگاهی اجتماعی است که نزدیک‌ترین و مستقیم‌ترین رابطه را با توده مردم یک کشور دارد، بر ذهنیت اجتماعی تأثیر گذارده و در درون حافظه تاریخی توده مردم جای گرفته، ماندگار شده و به نسل‌های بعدی منتقل شده است. توده مردم یک کشور به‌خصوص در گذشته، خیلی‌هاشون بی‌سواد بودند. خواندن و نوشتن هم نمی‌دانستند، اما به شنیدن شعر، داستان، فکاهی، ترانه و رفتن به سینما و تئاتر علاقه‌مند بودند و از همین طریق است که یک رویداد مبارزاتی را که متعلق به خودشان می‌دانند، سینه‌به‌سینه نقل می‌کنند و جاودانه می‌سازند.

به نظر من رویداد سپاهک یکی از این نمونه‌هاست که در مقطعی معین به وجود می‌آید و آن‌قدر برای جامعه ما اهمیت دارد که انعکاس آن را بلافاصله در ادبیات می‌بینید و اولین شعری که در مورد سپاهک سروده می‌شود: پانزده مرد دلیر "آنکه می‌گفت حرکت مرد در این وادی خاموش و سیاه، برود شرم کند"، به‌زودی بر سر زبان هزاران انسان می‌افتد. انعکاس بعدی مبارزات سازمان را در مقیاسی وسیع‌تر در تمام رشته‌های هنر و ادبیات می‌بینیم. رفیق عباس سماکار در بحث امشب خود و نوشته‌ها و سخنرانی‌های قبلی‌اش این تأثیر را مورد بررسی قرار داده است و نویسندگان و هنرمندان دیگر نیز انعکاس این مبارزات را در ادبیات و هنر بررسی کرده‌اند.

این رویداد سیاسی آن‌قدر تأثیرگذار بود که چند روزی پس از حمله به پاسگاه سپاهک، در اوج دیکتاتوری و اختناق شاه، پاسخ خود را در تظاهرات خیابان‌های تهران، با شعار "مبارزان جنگل ما همه با شمایم"، گرفت. رژیم شاه، عکس تعدادی از رفقا را بر دردیوار شهرها نصب کرد و برای معرفی آن‌ها جایزه تعیین نمود، اما مردم آن‌ها را پاره می‌کردند. آن‌ها صرفاً در مناطقی مثل خیابان‌های اطراف دانشگاه نبود، نمونه آن را در میدان شوش هم خود من دیدم. چند سال بعد، در ۲۱ بهمن ۵۷، باز هم می‌بینیم هزاران فدائی با شعار "ایران را سراسر سپاهک می‌کنیم"، پیش‌قراول قیام مسلحانه می‌شوند.

اگر حمله به پاسگاه سپاهک به‌عنوان یک اقدام منفرد نظامی در نظر گرفته شود، خود عملیات با شکست مواجه شد و رفقا بر سر این حرکت جان باختند. اما این عملیات مسلحانه، یک چنین تأثیر بزرگی از خود برجای گذاشته بود و به حماسه‌ای ماندگار در میان توده مردم تبدیل شد. این واقعیت چه چیزی را بازتاب می‌داد؟ مبارزاتی را که جامعه ما به آن نیاز داشت. از همین روست که در پی آن، چندین هزار نفر حاضر بودند اسلحه دست بگیرند، چندین هزار نفر تحت تأثیر مبارزاتی که آغاز شده بود به زندان افتادند و صدها نفر جان باختند. نیاز جامعه ما آن روز این بود که نیرویی باید باشد که این پرچم سوسیالیسم، پرچم مبارزه علیه اختناق و دیکتاتوری، علیه ستم و بیدادگری را که بر زمین افتاده بود، آن را بلند کند و به اهتزاز درآورد. این پرچم در آنجا بلند شد و با ادامه مبارزه در شهرها برافراشته ماند. مبارزه مسلحانه، دشمن قدر قدرت و شکست‌ناپذیری را که اجازه نفس کشیدن به کسی نمی‌داد به جنگ طلبیده بود. بر یاس و ناامیدی غلبه کرده بود و عمل انقلابی را در برابر بی‌عملی قرار داده بود. و همه آنچه را که مدنظرش بود با فداکاری به توده‌های مردم ایران نشان داد. همین است که مبارزه مسلحانه، تبلیغ مسلحانه به‌عنوان شکلی از مبارزه مقبولیت پیدا می‌کند. بله! در آن مقطع، یک چنین مبارزاتی مورد نیاز جامعه ما بود.

قبل از آغاز این مبارزه، در هر محفل دانشجویی و کارگری تمام بحث این بود که در این شرایط سکون و آرامشی که رژیم ایجاد کرده، چه باید کرد؟ چه راهی برای تغییر اوضاع و سرنگونی رژیم، در ایران هست؟ اوضاع جهان هم البته تأثیر داشت. همه‌جا خیر از مبارزه علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم بود. جنبش‌های کارگری و دانشجویی اروپا اعتلای تازه‌ای یافته بود. مبارزه ویت‌کنگ علیه امپریالیسم آمریکا، حماسه آفریده بود. انقلاب کوبا تأثیرات مهمی به‌ویژه در آمریکای لاتین برجای گذاشته بود و مبارزه مسلحانه جنبش‌های چریکی آمریکای لاتین گسترش می‌یافت. جنبش مردم فلسطین در اوج قدرت خود بود. شما نمی‌توانستید بنشینید و تماشاچی باشید. رژیم دیکتاتوری و سرکوب شاه به‌جای خود، ما باید چه‌کار بکنیم؟ چگونه می‌توان رابطه‌ای ارگانیک با طبقه کارگر برقرار کرد؟ فکر و ذهن تمام نیروهای مارکسیست بر روی این مسائل متمرکز بود. مسئله مبارزه مسلحانه، مهم‌ترین مسئله‌ای بود که بخشی از محافل و جریانات سیاسی مدنظر داشتند. این را هم می‌دانیم که قبل از آغاز مبارزه مسلحانه توسط سازمان ما، در کردستان، گروه شریف‌زاده و معینی به مبارزه مسلحانه روی آوردند. سازمان انقلابی منشعب از حزب توده اقداماتی را در این زمینه در دستور کار قرار داده بود. حرکت مسلحانه بهمن قشقای در شیراز یک نمونه آن بود. اما این اقدامات نه‌فقط با شکست روبه‌رو شدند، بلکه انعکاس و تأثیری هم نداشتند، چون اساس تحلیل‌شان از ساختار اقتصادی-اجتماعی جامعه ایران اشتباه بود. شیوه تولید سرمایه‌داری در ایران مسلط شده بود و اگر جریانی در پی تأثیرگذاری، جذب نیرو، تداوم و استمرار مبارزه بود، پایگاه اصلی در شهرها بود. حالا جنبشی که آغاز شده بود، گرچه نخستین حرکتش در کوه و روستا بود، اما اساس مبارزه‌اش در شهر قرار داشت. اگر مبارزه مسلحانه سپاهک در شهر ادامه پیدا نمی‌کرد، نمی‌توانست نقش و تأثیری را که برجای گذاشت، داشته باشد. همین مسئله در عین حال به این سؤال هم پاسخ می‌دهد که چگونه یک عمل مبارزاتی، یک تاکتیک می‌تواند خودش با ناکامی روبه‌رو شود، اما منشأ این‌ها تأثیر باشد که تمام مبارزات سازمان و قهرمانی و فداکاری صدها و هزاران فدائی با سپاهک تداعی شود. عرصه سیاست هم مثل میدان جنگ است. اگر شما استراتژی روشنی داشته باشید، اگر تاکتیک‌هایی که اتخاذ می‌کنید از واقعیت عینی برخاسته باشند و در راستای تحقق اهداف این استراتژی باشد، یک تاکتیک ممکن است در

بردن آگاهی سوسیالیستی و دمکراتیک به میان کارگران و تبلیغ برنامه انقلاب راهنی بخش است. به باور من، سازمان در عمل و در تجربه در مسیری گام برمی‌داشت که رفیق امیر پرویز پویان ترسیم کرده بود. تبلیغ مسلحانه به همراه تبلیغ مجزای سیاسی در مقیاس سرتاسری، برای درهم‌شکستن جو سرکوب و اختناق، ایجاد رابطه معنوی با توده‌های مردم و سپس تبدیل رابطه معنوی ایجادشده میان سازمان و توده کارگران، به رابطه‌های مادی و ارگانیک و تشکیل حزب طبقاتی کارگران.

کسانی که نوارهای گفتگوی سازمان را با سازمان مجاهدین خلق شنیده‌اند، مواضع و جهت‌گیری‌های نظری و عملی سازمان در صحبت‌های رفیق حمید اشرف کاملاً آشکار است.

گرچه سازمان بر سر نقد برخی اشتباهات نظری و عملی تأخیر داشت، اما بالاخره تا سال ۵۴ به این نقطه رسید که نیروی خود را در کجا باید متمرکز سازد. این نیرویی که به سمت سازمان آمده، این گروه‌های هوادار مستقل که علنی فعالیت می‌کنند، این همه نیرو را نمی‌شود در خانه‌های تیمی سازماندهی کرد. از این مقطع است که کادرهای سازمان به کارخانه‌ها فرستاده می‌شوند. با این همه این را بگویم که گرچه برخی مواضع و نظرات اشتباه را کنار نهاده بود، اما هنوز به یک نظریه کاملاً منسجم، برنامه و تاکتیک‌های منسجم دست نیافته بود. بخشی از نظرات رفیق احمدزاده را رد کرد و درست هم رد کرده بود. چون این مواضع در یک دوره از مبارزات سازمان کار آبی داشتند و جوانب منفی و نادرستی هم داشتند که در آن مقطع تعیین‌کننده نبود. اما یک سری از این مواضع با واقعیت‌های مرحله جدید نمی‌خواند. نظرات رفیق جزئی هم که تازه در درون سازمان مطرح بود. از برخی جهات پاسخگو نبود.

رفیق جزئی در زندان بود. این را بگویم که رفیق جزئی از نظر سیاسی انسانی باتجربه و سطح آگاهی بالا بود. در این مسئله هیچ شکی نیست. اگر رفیق جزئی که در زندان نظرات خود را تدوین کرده بود، از نزدیک در بطن واقعیت‌های عینی جامعه قرار می‌داشت، قطعاً نظرات و مواضع دیگری را مطرح می‌کرد.

رفیق جزئی برخی نظرات سازمان را اصلاح کرد. در مورد نقش زیادی که در نوشته‌های رفقا پویان و احمدزاده به عامل دیکتاتوری داده شده بود، یا در مورد شرایط عینی انقلاب در ایران، نقد درستی داشت. اما وقتی که می‌آید سر مسئله مبارزه مسلحانه، در آنجا مسائلی را مطرح می‌کند که با واقعیت‌های عینی جامعه و مرحله دوم مبارزات سازمان تطبیق نمی‌کند. از جمله این‌که گرچه عمده بودن تاکتیک مسلحانه را رد می‌کند، اما همچنان از مبارزه مسلحانه به‌عنوان تاکتیک محوری نام می‌برد. از پای سیاسی و نظامی جنبش، از مبارزه مسلحانه در کوه و شهر و از توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه، صحبت می‌کند. این مواضع درست نبود. این گفته البته به این معنا نیست که تاکتیک مسلحانه می‌بایستی در کل کنار گذاشته شود، بلکه به‌عنوان یک تاکتیک فرعی ضروری بود. یک سازمان مارکسیست انقلابی تحت هیچ شرایطی نباید کاربرد سلاح را کنار بگذارد. فقط باید دید در کجا ضروری است و می‌تواند به مبارزه سیاسی خدمت کند و در کجا باید به کار گرفته شود. سازمان با تبلیغ مسلحانه و نشان دادن دستاوردهای آن، این دگم را که فقط در شرایط اعتدالی پر دامنه جنبش، کاربرد سلاح مجاز است، درهم شکست.

شما در نظر بگیرید تاکتیک‌های آن سازمان در رابطه با کشتار کارگران جهان چیت به کار گرفت و فاتح یزدی را ترور کرد. تأثیر آن در میان کارگران از پخش هزاران اطلاعیه بیشتر بود. اما این به آن معنی نیست که هر تروری خوب است و می‌تواند چنین نتیجه‌ای داشته باشد. برخی نظرات رفیق جزئی اشکالات جدی‌تری هم داشت که در اینجا مورد نظر نیست.

سازمان در دوران گذار از نظرات و مواضع گذشته به نظرات جدید و گذار به اشکال نوینی از مبارزه و سازماندهی در راستای کار پر دامنه توده‌ای در میان کارگران بود که با ضربات پی‌درپی اواخر ۵۴ و اوایل ۵۵ مواجه شد که تمام کادرهای باتجربه رهبری سازمان نیز از دست می‌روند. معدود رفقای هم که باقی‌مانده بودند به‌رغم تلاش‌هایی که برای بازسازی تشکیلات داشتند، نمی‌توانستند این ضربه سنگین را جبران کنند.

بنابراین، درست در مقطعی که جنبش توده‌ای اعتدالی خود را آغاز می‌کند و سازمان می‌بایستی نقش مهم خود را در این جنبش و رهبری آن ایفا کند و از مبارزات توده‌ای زحمتکش مردم و اشکال مبارزاتی آن‌ها نیز بیاموزد، در ضعیف‌ترین موقعیت دوران حیات خود قرار می‌گیرد. سازمان ما که این همه تلاش و مبارزه داشت. این همه رفقا فداکاری کردند. صدها تن در راه آزادی و سوسیالیسم جان باختند و هزاران تن سال‌ها به بند کشیده شدند، در این لحظه حساس نتوانست نقش ایفا کند. حالا کسانی از مبارزات مردم به‌مهرباری

مقطعی با شکست روبرو شود، ولی به لحاظ نتایج آتی، پیروزی به بار آورد. بر عکس یک تاکتیک می‌تواند یک پیروزی لحظه‌ای به بار آورد، اما نتایج بعدی آن فاجعه‌بار باشد. بنابراین، پیروزی یا شکست یک تاکتیک با نتایج فوری آن ارزیابی نمی‌شود، بلکه در کلیت مبارزه سنجیده می‌شود. به همین علت هم هست که نتایج عملیات سپاه‌کل با تداوم مبارزه مسلحانه سازمان در شهرها خود را نشان داد. این‌که اصلاً حرکت سپاه‌کل می‌توانست از نظر نظامی پیروزی داشته باشد یا نه، مدنظر نیست. به نظر من نمی‌توانست در آنجا پیروزی داشته باشد. چون ساختار اجتماعی جامعه ایران تغییر کرده بود. سازمان هم دیگر در پی تکرار آن برنیامد. ولی این حرکت، نقشی که داشت، انجام داد و تأثیر مهمی از خود برجای گذاشت.

تبیین نظری روی‌آوری به مبارزه مسلحانه هم کم تأثیر نداشت. نوشته رفیق مسعود احمدزاده نقش مهمی در تبیین ساختار اقتصادی- اجتماعی جامعه ایران و ضرورت مبارزه مسلحانه، ایفا کرد. هر کس که در آن مقطع نوشته رفیق مسعود را می‌خواند، پاسخ خودش را برای حرکت عملی می‌گرفت. این نوشته به بسیاری از سردرگمی‌ها در آن مقطع پایان داد و نقش مهمی در مبارزات سازمان ایفا نمود.

مبارزه سیاسی- نظامی سازمان به درجه‌ای در جامعه ایران و سمت‌وسو دادن به مبارزه موثر بود که سازمان چریک‌های فدائی خلق، به‌زودی به تنها سازمان فعال مارکسیست-لنینیست ایران تبدیل شد. تمام جریان‌هایی که تا آن مقطع در محیط‌های دانشجویی و کارگری فعال بودند، مثل سازمان انقلابی، توفان، ساکا و غیره ایزوله شدند. این را هم اضافه کنم که حزب توده در آن مقطع دیگر هیچ نقش و نقودی در جامعه نداشت.

خلاصه، آنچه که باقی ماند، پرچمی بود که در سپاه‌کل برافراشته شد. می‌دانیم که تعداد نیروهای باقیمانده سازمان که مبارزه را در شهرها ادامه دادند، چندان زیاد نبود. به‌خصوص با ضربات سال ۵۰ و ۵۱ اغلب آن‌ها ضربه خوردند. اگر این حرکت، نیاز جامعه نمی‌بود و از حمایت نیروهای آگاه و انقلابی جامعه برخوردار نمی‌شد، امکان نداشت که بتواند تداوم داشته باشد.

اما به‌رغم تمام ضربات، کم نبودند انقلابیونی که آماده پیوستن به صفوف سازمان بودند. این شعار چه گوارا که هر تفنگی که از دست رفیقی می‌افتد، باید رفیق دیگری آن را بردارد، در ایران هم به واقعیت پیوسته بود. تاکتیک تبلیغ مسلحانه در آن مقطع به‌عنوان محور تاکتیک‌های دیگر سازمان، واقعاً هم نقش بی‌بدیلی ایفا نمود. مگر تاکتیک چه باید بکند؟ تاکتیک باید کمک کند به ارتقای سطح مبارزه، سازماندهی و آگاهی. باید روحیه رزمندگی را بالا ببرد. باید بتواند از نقاط ضعف دشمن بهره‌برداری کند و تاکتیک‌های دشمن را خنثی کند، این تاکتیک در شرایطی که مبارزات نمی‌تواند انعکاس گسترده‌ای داشته باشد، برد تبلیغی وسیعی داشته باشد. سازمان با این شکل از مبارزه، توانسته بود، هزاران و ده‌ها هزار طرفدار پیدا کند. گذشته از صدها تن که جان باختند، چند هزار تن نیز در این چند سال دستگیر شده بودند. تاکتیک‌های سازمان واقعاً هم نتایج خوبی داشت. به‌ویژه برخی از اقدامات نظامی نظیر ترور فرسیو، فاتح یزدی که به دستور او نیروی مسلح رژیم، کارگران جهان چیت را کشتار کرد، و نمونه‌های دیگر، تأثیراتی بسیار مهم به نفع سازمان در میان روشنفکران و توده مردم برجای گذاشتند. بر سر همین خنثی کردن تاکتیک‌های رژیم ببینید چه تأثیر مهمی داشت.

تمام تلاش رژیم شاه در این بود که بگوید در این جزیره ثبات و آرامش هیچ خبری نیست، مبارزه و اعتراضی نیست، ولی تاکتیک تبلیغ مسلحانه آن را مجبور می‌کرد که خودش اعتراف کند، خبری هست. مبارزه‌ای هست و هر روز هم در بلندگوهایش فریاد بکشد که دستگیر کردیم، زدیم و کشتیم. این در واقع بهره‌برداری از نقطه‌ضعف خود دشمن بود. خنثی کردن تاکتیک‌های دشمن بود.

اگر خاطرات علم را خوانده باشید، خودشان هم مانده بودند از این مبارزه و در حیرت‌اند که هر چه چریک‌ها دستگیر می‌شوند، کشته می‌شوند، باز هم مدام افزایش می‌یابند. این همه کشته می‌دهند و دست‌بردار نیستند. در کله شاه نمی‌گنجد که زنان فدائی می‌ایستند، می‌جنگند، سیانور می‌خورند و تسلیم نمی‌شوند.

حالا این مبارزه مسلحانه‌ای که شکل گرفته بود، این تاکتیک‌هایی که به‌عنوان تاکتیک تبلیغ مسلحانه به کار گرفته شده بود و نتایج مثبتی هم به بار آورده بود، ادامه کاری یک سازمان کمونیست را در مبارزه تضمین کرده بود. اشکالات نظری و عملی هم البته وجود داشت که برخی از آن‌ها مورد نقد خود سازمان هم قرار گرفت. اما حالا که سازمان مرحله تثبیت را پشت سر گذاشته بود، چه می‌بایستی بکند؟ سازمان در رابطه با وظائف مرحله دوم با تأکید هرچه بیشتر بر سازماندهی طبقه کارگر، اعلام می‌کند که وظیفه ما

برای قیام مسلحانه فراهم شده بود و آن هم بالاخره فرارسید و نشان داد که قیام مسلحانه توده‌های شهری، شکل مبارزه مسلحانه کارگران و زحمتکشان در ایران است.

بعد از قیام هم مبارزاتی که صورت گرفت، تأییدی بود بر این واقعیت که اگر ما این اشکال مبارزه‌ای را که در دوره قیام پدید آمد، برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی مدنظر قرار ندهیم، و لو یک مبارزه‌ای توده‌ای هم باشد، به نتیجه مطلوب نخواهد انجامید.

مثلاً شما کردستان را در نظر بگیرید. مبارزات مردم کردستان و پیشمرگه‌ها در مقطعی بسیار اهمیت داشت. تا آنجایی نقش داشت که می‌توانست بر جنبش توده‌ای مخالف رژیم در سراسر ایران تأثیر مثبت بگذارد. اما موجودیت خودش هم در آن مقطع وابسته بود به این‌که آیا مبارزات سرا سری مردم ایران به آن درجه اعتلا می‌یابد که به اشکال مبارزه قیل از سرنگونی رژیم شاه متوسل شوند، یا نه. وقتی که جنبش توده‌ای سرا سری کارگران و زحمتکشان به آن درجه اعتلا نیافت، جنبش توده‌ای مردم کردستان هم راهی جز عقب‌نشینی نداشت. مواردی را هم داشتیم که گویا تمام مبارزات مردم ایران و اشکال مبارزاتی آن‌ها هیچ درسی برای آن‌ها نداشت. رفقای چریک ارتش رهائی‌بخش که خواستند مبارزه مسلحانه را بار دیگر از جنگل‌های شمال آغاز کنند یا تلاش اتحادیه کمونیست‌ها در سال ۶۰ برای گرفتن آمل در شمال، که هر دو با شکست روبه‌رو شدند. دلیل ناکامی هم روشن بود. نمی‌شود بدون توجه به واقعیت‌های مشخص، بر اساس مفروضات ذهنی، شکل مبارزه را تعیین کرد. جنبش کارگری توده‌ای آموخت که مبارزه تحت هر شرایطی چه اشکالی به خودش می‌گیرد. حالا شما اگر بخواهید پس از تجارب قیام، مبارزه را به جنگل‌های شمال بکشانید یا از جنگل به شهر و بخواهید یک شهری را بگیرید، معلوم است که شکست می‌خورید. فاجعه‌بارترین آن هم شکل جنگ مسلحانه مجاهدین در سال ۶۰ بود که معلوم بود رژیم آن‌ها را تارومار می‌کند و کرد. از آنچه که به‌ویژه در مورد اشکال مبارزات توده‌ای گفتیم، می‌خواستم این نتیجه را بگیرم که باید از مبارزات توده‌ها آموخت. اشکال و روش‌های مبارزاتی کارگران و توده‌های مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی همان خواهد بود که در دوران رژیم شاه به آن متوسل شدند. اعصاب‌های عمومی اقتصادی و سیاسی، تظاهرات توده‌ای، اعصاب سرا سری سیاسی و قیام مسلحانه آن اشکال موثر و تجربه‌شده‌ای هستند که نمی‌توان آن‌ها را با اشکال دیگری جایگزین کرد. اگر کارگران و زحمتکشان ایران هنوز به این اشکال روی نیاورده‌اند، موانعی وجود دارد که باید برطرف شوند و خواهند شد. به این موانع می‌پردازم و به نکته‌ای که در آغاز به آن اشاره کردم بازمی‌گردم.

شما نگاه کنید امروز نسبت به دوران رژیم شاه، بحران‌های اقتصادی - اجتماعی و گاه سیاسی اصلاً قابل‌مقایسه با آن دوران نیست. بحران اقتصادی که امروز جمهوری اسلامی با آن درگیر است، در دوران رژیم شاه در این ابعاد نبود. بحران مالی که رژیم جمهوری اسلامی با آن روبرو هست، در دوران رژیم شاه به این شکل، نداشتیم. عواقب اجتماعی بحران اقتصادی در ابعاد کنونی نبود. وضعیت مادی و معیشتی کارگران و توده‌های زحمتکش را با این درجه از وخامت نداشتیم. نارضایتی وسیع توده‌ای را در این مقیاس نداشتیم. شما در دوران رژیم شاه این همه فشار، تبعیض و ستم به زنان را نداشتید. این همه اشکال مختلفی از فشار اقتصادی و سیاسی کنونی، قابل قیاس با دوران رژیم شاه نیست و باین‌همه رژیم شاه در پی بحران اواسط دهه پنجاه نتوانست دوام آورد و سرنگون شد، اما جمهوری اسلامی هنوز دوام آورده است. بالاخره باید به این سوال پاسخ داد که علت چیست؟

آیا مانع عامل عینی است و هنوز تضادها و نارضایتی به آن درجه رشد نکرده که ادامه وضع موجود برای توده‌های مردم غیرقابل‌تحمل باشد؟ به نظر می‌رسد که امروز کمتر جریانی را می‌توان یافت که چنین باوری داشته باشد. اما عامل ذهنی چه؟ بر سر این مسئله می‌تواند نظرات مختلفی ابراز شود. مثلاً ممکن است کسی بگوید علت این‌که رژیم جمهوری اسلامی دوام آورده، دیکتاتوری و سرکوب‌خشن و بی‌رحمانه است. من این را قبول ندارم. تجربه آن را هم داریم. دیکتاتوری، سرکوب و اختناق، تأثیر دارد، اما عامل تعیین‌کننده نیست. ما جزو کسانی بودیم که زمانی فکر می‌کردیم دیکتاتوری رژیم شاه مطلق است. بعد، رفیق جزئی آمد و گفت نه این‌جوری نیست، بالاخره در یک مقطع که تضادها و مبارزات توده‌ای رشد بکنند، این دیکتاتوری را درهم می‌شکنند. ما در تجربه هم دیدیم که همین‌جوری شد. واقعیت قضیه هم همین بود. توده‌های مردم ایران وقتی که به مبارزه مستقیم با رژیم شاه روی آوردند، در مقابل رژیم شاه با تمام وحشی‌گری‌اش، ایستادند. چند هزار تن هم کشته دادند و کوتاه نیامدند. بنابراین اکنون، با این تضادهای سر به فلک کشیده و بحران‌های عمیق جمهوری اسلامی، توده‌های مردم

می‌کردند که به‌واقع نقشی در مبارزه نداشتند، اما توانسته بودند از قیل خود را سازماندهی کنند.

من برخلاف تصور بعضی‌ها که فکر می‌کنند امپریالیست‌ها آمدند و از بالای سر مردم، این دارودسته مرتجع را گذاشتند در رأس قدرت، هیچ‌گاه چنین عقیده‌ای نداشته‌ام. به باور من این ادعا یک افسانه است. دستگاه مذهبی در دوران رژیم شاه از آزادی فعالیت برخوردار بود. طرفداران خمینی امکان سازماندهی و تبلیغ حول مساجد و دیگر مراکز مذهبی را داشتند، در میان قشر خردمبورژوازی سنتی، طرفدار و پایگاه داشتند. از حمایت مادی کاسبکاران و بخش‌هایی از تجار برخوردار بودند. بنابراین وقتی که جنبش اعتلا پیدا کرد، حداقل‌هایی از سازماندهی و امکانات را داشتند که بتوانند در غیاب سازمان‌های قدرتمند انقلابی، رهبری خود را بر جنبش تحمیل کنند.

قدرت‌های امپریالیست ابتدا خیلی تلاش کردند که رژیم شاه بتواند اوضاع را تحت کنترل درآورد. وقتی که دیدند دیگر سرکوب انقلاب توسط رژیم سلطنتی ممکن نیست، سراخ دارو دسته مرتجع خمینی و حمایت از آن رفتند که تا این مقطع رهبری جنبش توده‌های مردم را در دست خود گرفته بود و امثال نهضت آزادی و جبهه ملی هم رهبری او را پذیرفته بودند. بر قدرت‌های امپریالیست پوشیده نبود که این دارو دسته بنا به ماهیت ارتجاعی‌اش، دشمن هرگونه تحول انقلابی است و می‌تواند سر انقلاب را زیرآب کند و آزادی خواهان و کمونیست‌ها را سرکوب و کشتار کند. بنابراین از شاه خواستند کنار بروند و نیروی مسلح او را هم واداشتند که از این دارو دسته جدید حمایت کند. در ایران کودتایی در کار نبود که امپریالیست‌ها یک دارو دسته را بردارند و گروهی دیگر را بجای آن بگذارند. انقلابی در جریان بود که از اعماق برخاسته بود و درهم‌شکستن آن هم نمی‌توانست صاف و ساده صورت بگیرد.

چنانچه قیام مسلحانه هم این را نشان داد.

اما آنچه در اینجا به بحث ما ارتباط پیدا می‌کند، اشکال مبارزه‌ای است که در جریان این انقلاب ظاهر شدند و برای مبارزات آتی طبقه کارگر و توده‌های

زحمتکش دارای اهمیت جدی هستند.

در این دوران، مبارزه توده‌ای با چنان اشکال متنوعی گسترش یافت که نه سازمان و نه ما که در زندان بودیم، از پیش، تصور رخداد آن‌ها را در

شرایط دیکتاتوری عریان رژیم شاه داشتیم.

یک‌رشته قیام‌های محلی پی‌درپی رخ می‌دهد که ما قبلاً نمونه آن را به این شکل نداشتیم. سال‌ها پیش، موارد منفردی از قیام‌های محلی و منطقه‌ای را در مقاطعی داشتیم مثلاً در خراسان، تبریز، گیلان، کردستان. ولی در این ابعادی که پی‌درپی یک‌رشته قیام‌های زنجیره‌ای محلی به وقوع پیبوند، نداشتیم. این تازه بود. هرچه جلوتر می‌ایم تظاهرات توده‌ای شکل برجسته‌تری به خود می‌گیرد. پی آمد آن راهپیمایی‌های میلیونی است. اما مبارزات مستقل کارگران چه شکلی به خودشان می‌گیرند؟ قبلاً خوانده بودیم که مثلاً مبارزات کارگران روسیه که سرانجام به انقلاب اکتبر انجامید، چگونه از مبارزه اقتصادی آغاز شد و به مبارزه سیاسی و سرانجام قیام مسلحانه ارتقاء یافت. حالا می‌دیدیم که باوجود موانعی که رژیم دیکتاتوری عریان سلطنتی بر سر راه تشکل و آگاهی طبقه کارگر پدید آورده بود، در جنبش خودمان دارد این اتفاق می‌افتد.

کارگران نخست با اعصاباتی که اساس آن مطالبات اقتصادی بود پیش آمدند. تاکتیک متقابل طبقه حاکم هم این بود که با دادن یک سری امتیازات اقتصادی، کارگران را به عقب‌نشینی وادارد. اما طبقه کارگر در شرایطی که یک دوران انقلابی آغاز شده بود، به‌جای عقب‌نشینی، یک گام دیگر به جلو برداشت و چند مطالبه سیاسی هم به مطالبات اقتصادی خود افزود. اعصاب‌های به‌سرعت عمومی می‌شوند و به تمام کشور بسط می‌یابند. در این مرحله است که با گسترش تظاهرات و راهپیمایی‌های توده‌ای، اعصاب عمومی سیاسی شکل می‌گیرد که به‌ویژه کارگران نفت نقش برجسته‌ای در آن دارند. اینجا دیگر مرحله‌ای بود که عموم توده‌های کارگر و زحمتکش آماده روی‌آوری به قیام‌اند. مقدمات این قیام را اعصاب سرتاسری سیاسی و باریگاد بندی‌های خیابانی فراهم ساخته بود. این سنگربندی‌ها که شکلی متحرک داشت، نقش برجسته‌ای در خسته و فرسوده کردن نیروهای نظامی رژیم داشت.

در تعدادی از خیابان‌های تهران، تظاهراتی شکل می‌گرفت. سنگری برپا می‌شود. نیروهای مسلح رژیم که حمله می‌کردند، با برپائی آتش و پرتاب کوکتل مولوتف، مدتی کوتاه مقابله می‌شد. سپس، سنگربندی به خیابانی دیگری منتقل می‌شد و درگیری ادامه می‌یافت. این سنگربندی متحرک نه‌فقط نیروی آماده قیام مسلحانه را آموزش می‌داد، بلکه یکی از آن راه‌های فرسوده کردن نیروی نظامی رژیم و داغان کردن روحیه آن‌ها به همراه اعصاب عمومی سیاسی، راهپیمایی‌ها و تظاهرات توده‌ای بود. حالا همه شرایط

مخالف. بخش بزرگی از آن‌ها که روانه شهرها شده بودند و بیکار و سرگردان، تهیستان شهرها را شکل دادند که مخالف رژیم شاه بودند. دستگاه روحانی که باید نظم موجود را تقویت می‌کرد، بخشی از آن مخالف رژیم شاه بود. روشنفکران و ایندولوگ‌هایی که باید سیستم را به لحاظ ایندولوژیک توجیه می‌کردند، شامل هنرمندان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران، و امثال آن‌ها را که شما در نظر بگیرید، مخالف نظم استبدادی بودند. شاه نتوانسته بود آن‌ها را به روشنفکران ارگانیک سیستم تبدیل کند. دانشجویان مخالف رژیم شاه بودند. بنابراین رژیم شاه فقط به یک دارو دسته‌ی محدود، یک بورژوازی کم‌عده و بسیار نازک از نظر طبقاتی متکی بود. اتکالی اصلی‌اش به حمایت امپریالیسم و نیروی مسلحی بود که اگر این حمایت امپریالیسم از آن سلب می‌شد و این نیروی مسلح و سرکوب کارآئی‌اش را از دست می‌داد و درهم می‌شکست، کارش تمام بود و همین اتفاق هم افتاد. آنجایی که نیروی مسلح و سرکوب رژیم شاه، در برابر مبارزات توده‌های مردم، کار آئی‌اش را از دست داد و قدرت‌های امپریالیست هم حمایت از دارو دسته خمینی و متحدان او را در دستور کار قرار دادند، رژیم شاه رفتی شد.

حالا ببینیم در دوره جمهوری اسلامی چه اتفاقاتی افتاده است؟ ساختار اجتماعی چه تحولاتی را از سر گذرانده و صف‌بندی‌های طبقاتی و سیاسی به چه شکلی درآمده است. منظوم هم از ساختار اجتماعی، ساختار طبقاتی جامعه هست و مناسباتی که طبقات و اقشار با یکدیگر دارند. در دوران جمهوری اسلامی، ما یک طبقه بورژوازی پرجمعیت داریم. برخلاف آن چیزی که بعضی وقت‌ها مطرح می‌کنند که در جمهوری اسلامی، این دولت و ارگان‌ها و نهادهایی از نمونه سپاه پاسداران هستند که همه‌چیز را دست خودشان گرفته‌اند، بورژوازی خصوصی عددی نیست و نقشی در اقتصاد ندارد، به نظر من، این تمام واقعیت نیست. بیشتر تبلیغات گروه‌های بورژوازی به اصلاح‌طلب است. در دوران جمهوری اسلامی یک طبقه‌ی بورژوازی پرجمعیت به وجود آمده است. منظوم هم از پرجمعیت، نسبی است. نسبت به بورژوازی دوران رژیم سلطنتی.

چگونه این اتفاق افتاده است؟ در دوره جمهوری اسلامی، جنگ نه‌فقط برای آن بخش از بورژوازی صنعتی و تجاری که از حمایت رژیم برخوردار بود، نعمت بزرگی بود و سودهای هنگفتی نصیب آن‌ها کرد، بلکه گروه جدیدی از وابستگان رژیم به اتکالی موقعیت سیاسی‌شان در دستگاه دولتی، توانستند از آشفته‌بازار موجود بهره‌برداری کنند، سودهای کلانی عاید خود سازند و به صفوف بورژوازی بپیوندند. اما مرحله اصلی هنگامی آغاز شد که رفسنجانی در رأس دستگاه اجرائی قرار گرفت و تحت لوای سیاست اقتصادی نئولیبرال، تقسیم غنائمی را که از سرنگونی رژیم شاه به ارث رسیده بود، میان وابستگان ریزودرشت رژیم آغاز کرد. روندی که در دوره خاتمی به نهایت خود رسید و هزاران تن از وابستگان رژیم به‌عنوان سرمایه‌داران جدید، به صفوف بورژوازی موجود پیوستند. ادامه سیاست نئولیبرال، گسترش حیطه خصوصی‌سازی، استفاده از اهرم درآمدهای هنگفت دولت از نفت در خدمت پیشبرد این سیاست، مشوق دیگری برای افزایش کمیت سرمایه‌داران در اندازه‌ها و درجات مختلف در عرصه‌های صنعتی، کشاورزی، مالی و خدمات بود. بنابراین شما نمی‌توانید مقایسه بکنید کمیت بورژوازی کنونی را با دوران رژیم شاه. اکنون گاه در نتیجه رقابت‌های درونی طبقه حاکم، اسامی سرمایه‌دارانی با سرمایه‌های بسیار کلان بر ملا می‌شود که پیش‌از این نام و نشانی از آن‌ها نشنیده بودید. این بورژوازی یک پایگاه طبقاتی بالنسبه محکمی برای رژیم جمهوری تشکیل داده است. در جنب این بورژوازی و سیاست اقتصادی نئولیبرال دولت، قشر خردبورژوازی مدرن که در دوران رژیم شاه هنوز محدود بود، شدیداً رشد کرده و یک جمعیت قابل‌ملاحظه‌ای هستند. در تمام کشورهای جهان که سیاست اقتصادی نئولیبرال به مرحله اجرا درآمد، این قشر خردبورژوازی، وسیعاً رشد کرد. حامی سیاست نئولیبرال بود و لااقل تا قبل از بحران اقتصادی جهانی، نقش مخربی در جنب دیگر سیاست‌های بورژوازی علیه کارگران، در تضعیف موقعیت طبقه کارگر و برهم خوردن توازن قوا به نفع سرمایه ایفا کرد. چون یکی از اهداف مهم سیاست نئولیبرال برهم زدن توازن قوای طبقاتی به نفع سرمایه‌داران و به زیان کارگران نیز بوده است. در ایران هم این قشر خردبورژوازی در پی سیاست اقتصادی نئولیبرال و درآمدهای کلان نفتی رشد کرد و همین تأثیر را بر تغییر توازن قوا به نفع طبقه سرمایه‌دار برجای گذاشت. اما مسئله به همین‌جا نیز خلاصه نشد. لایه فوقانی این قشر که طرفدار گروه‌های اصلاح‌طلب و دستجات وابسته به رفسنجانی است، یک گروه ضدانقلابی‌ها طرفدار جمهوری اسلامی است. این‌طور هم نیست که مثل خردبورژوازی سنتی طرفدار منفعل رژیم باشد،

می‌بایستی همچون دوران رژیم شاه در مقابل جمهوری اسلامی هم می‌ایستادند. ولی ما این را نمی‌بینیم. ممکن است عامل ذهنی دیگری مطرح شود و بگویید که علت دوام آوردن جمهوری اسلامی و این‌که تاکنون انقلابی رخ نداده و رژیم سرنگون نشده است، بی‌سازمانی توده‌ی مردم هست. من می‌گویم که این هم تأثیر دارد، اما عامل تعیین‌کننده نیست. انقلاب هیچ‌وقت منتظر سطح سازمان‌یافتگی توده‌های مردم نمی‌ماند. سازمان‌یافته‌ترین طبقه و توده‌ای‌ترین حزب هم هیچ‌گاه قادر به انقلاب نخواهد بود، مگر آن‌که انقلاب خودجوش شکل بگیرد و این حزب تأثیر خودش را بر روند پیشرفت انقلاب بگذارد. یک حزب سیاسی می‌تواند روند انقلاب را تسریع بکند. نبود آن هم می‌تواند تأثیر منفی داشته باشد، اما در حال تعیین‌کننده نیست. مگر در دوران رژیم شاه سازمان‌یافتگی توده‌ها بیشتر از امروز بود؟ مگر سازمان‌های متشکل قدرتمندی وجود داشت؟ نه نبود. ولی انقلاب رخ داد. از این جهت است که من می‌گویم این هم تعیین‌کننده نیست. می‌تواند تأثیرگذار باشد و قطعاً تأثیر هم دارد، اما تعیین‌کننده نیست.

ممکن است بگویید که این پراکندگی که در میان سازمان‌های سیاسی هست، به رژیم امکان ادامه حیات داده است. این هم واقعیت ندارد. ممکن است گفته شود جمهوری اسلامی که بد طولانی در فریبکاری دارد، با فریب مردم، ادامه حیات یافته است، با همین فریبکاری هم هست که هر بار مردم را به‌یای صندوق‌های رأی هم می‌کشد. من می‌گویم که شما نمی‌توانید جایی را پیدا کنید که طبقه حاکم مرتجع، مردم را فریب ندهد. در همین کشورهای اروپایی هم مردم را فریب می‌دهند. طبقه حاکم همواره توده‌ی مردم را فریب می‌دهد. اما فریب نمی‌تواند تضادها را تحت تأثیر قرار دهد. کارکرد فریب وابسته به درجه رشد تضادها و توازن قواست. باید توضیح داد که چرا مردم وقتی از نظر اقتصادی و سیاسی در این وضعیت وخیم هستند، فریب می‌خورند و به آن اشکال عالی مبارزه روی نیاورده‌اند. در منطقه خاورمیانه یک زلزله سیاسی رخ داد، خیلی جاها را تحت تأثیر قرار گرفتند اما در ایران هیچ اتفاقی نیفتاد، چه عاملی مانع بود؟

من فکر می‌کنم که پاسخ کمی پیچیده‌تر از این بحث‌ها است. ما عادت کرده‌ایم که بگوییم با رفرم‌های دهه چهل، سرمایه‌داری در ایران مسلط شد. دو طبقه اصلی جامعه، سرمایه‌دار و کارگرند. طبقه کارگر هم پیوسته رشد می‌کند. همین و بس. بله، شیوه تولید، سرمایه‌داری است. اساس ساختار اجتماعی هم وجود این دو طبقه اصلی است. طبقه کارگر هم رشد کرده و هم‌اکنون شاهد مبارزه روزمره آن هستیم. به‌جز این، چیز دیگری را نمی‌بینیم. در گذشته، سازمان‌ها و دیگر جریان‌های سیاسی، مسئله را دقیق‌تر دنبال می‌کردند. تحولات درونی ساختار اجتماعی را تعقیب می‌کردند. وضعیت اقشار میانی را در این ساختار زیر نظر داشتند. جایگاه آن‌ها را در توازن قوای طبقاتی مدنظر قرار می‌دادند و مبارزه خود را بر پایه تحلیل مشخص‌تری پیش می‌بردند.

به باور من اکنون چنین نیست. در ایران اتفاقاتی در این ساختار اجتماعی رخ داده، تغییراتی در آن به وجود آمده است که نیروهای چپ و کمونیست به آن کلاً بی‌توجه بوده‌اند. با دنبال کردن این تحولات است که متوجه می‌شویم چرا رژیم شاه در پی بحران‌هایی که به عمق بحران‌های کنونی هم نبودند، به‌سادگی سرنگون شد، اما رژیم جمهوری اسلامی تاکنون دوام آورده و به این راحتی سرنگون نمی‌شود؟

ببینیم چرا رژیم شاه راحت سرنگون شد؟ رژیم شاه، نماینده و پاسدار منافع یک طبقه بورژوازی به لحاظ کمیت، بسیار کم شمار بود. گروه محدودی که ما اسامی آن‌ها را همان وقت می‌دانستیم، لیست شرکت‌های آن‌ها، کارخانه‌ها و مؤسسات مالی آن‌ها را داشتیم، که به آن‌ها هزار فامیل گفته می‌شد. جمهوری اسلامی هم بعداً تعداد این گروه دوروبر دربار رژیم شاه را که حدود ۷۰ درصد مؤسسات صنعتی و مالی را در اختیار داشتند، ۱۵۰ خانواده اعلام کرد. این وضعیت آن طبقه‌ای بود که شاه به آن تکیه داشت، به همراه یک نیروی مسلح و سرکوبی که می‌بایستی رژیم را حفظ کند. بقیه‌ی طبقات و اقشار جامعه هر یک به دلیلی مخالف یا علیه رژیم شاه بودند. طبقه کارگر علیه رژیم شاه بود. بخشی از بورژوازی حتا بورژوازی صنعتی، بخش متوسط‌س مخالف‌هایی ولو قانونی با رژیم شاه داشت. بورژوازی تجاری به‌ویژه از نیمه اول دهه پنجاه به مخالف رژیم شاه تبدیل‌شده بود. خردبورژوازی سنتی که در نتیجه رفرم‌های دهه چهل و توسعه سرمایه‌داری، خانه‌خراب شده بود، مخالف رژیم شاه بود. خردبورژوازی جدیدی که شکل‌گرفته بود و قاعدتاً می‌بایستی موافق رژیم باشد، به دلایل سیاسی، مخالف رژیم شاه بود. خلاصه هرکدام از زاویه‌ی خاصی مخالف بودند. دهقانان هم که در یک مرحله بیشتر طرفدار رژیم شاه بودند، یک قشر بسیار نازکی از آن‌ها با شاه مانده بود. بقیه آن‌ها تبدیل شدند به نیروی



ترجمه یا کپی برداری می‌شوند و به خورد دانشجویان داده می‌شود. همین دانشجویان با این آموزش‌ها می‌شوند کادرهای نظام سرمایه‌داری و طرفدار جمهوری اسلامی ایران و نئولیبرالیسم اقتصادی. در دوران شاه، استادان دانشگاهی که می‌خواستند طرفداری از رژیم شاه بکنند، استثناء بودند. تا مدت‌ها یک بخش بزرگی از استادان دانشگاه‌ها، نماینده‌های جبهه ملی بودند و جوان‌ترهای آن‌ها هم امثال حمید عنایت، آریانپور و پاکدامن. این‌ها همه به نحوی معترض و مخالف رژیم شاه بودند ولی امروزه استادان دانشگاه عموماً طرفدار جمهوری اسلامی، این با آن جناح آن هستند.

حالا به مسئله زنان نگاه بکنیم. زنان در ایران با بیشترین سرکوب، تبعیض و ستم رویه‌رو هستند. نارضایتی در میان آن‌ها وسیع است. اکثریت بزرگ زنان را هیچ رشته‌ای به جمهوری اسلامی و جناح‌های آن پیوند نمی‌دهد. اما زنان هم به طبقات و اقشار مختلف تعلق دارند. آنچه که به‌عنوان بخش فعال و کامیاب متشکل زنان در ایران شکل گرفت و در مرحله‌ای ابتکار عمل را هم به نام جنبش زنان در دست خود گرفت، اساساً متشکل از زنان بورژوا و خردبورژوازی مرفه است که تحت رهبری گروه‌های اصلاح‌طلب حکومتی قرار دارد. این جنبش بورژوا-فمینیستی یکی از موانع رشد جنبش رادیکال و توده‌ای شدن مبارزه زنان بوده است. تمام تلاش آن‌ها هم در چندین سال گذشته این بوده است که مبارزات زنان را به سوی قانون‌گرایی، اصلاح‌طلبی، دنباله‌روی از یک جناح طبقه حاکم و بقای رژیم‌هایی که دشمن آشتی‌ناپذیر زن است، سوق دهند. اصلاً ببینید در میان بخشی از آن‌ها که پس از سال ۸۶ به خارج آمدند و اغلب، رهبران این جریان بودند، می‌توانید چند نفری با گرایش‌های چپ پیدا کنید؟ اینان نه فقط کمترین خدمتی به زنان و تحقق مطالبات آن‌ها نکرده‌اند، بلکه با منحرف کردن مبارزات گروه‌هایی از زنان جوان به بیراهه اصلاح‌طلبی و منفعل کردن آن‌ها، با تقلیل مبارزات زنان به گدائی و تمنا از آخوندهای مرتجع قم، به مبارزات زنان لطمانت‌جویی کردند. حالا هم تمام هنرشان این است که منتظر منشور حقوق شهروندی آخوند مرتجع، روحانی‌ها باشند. بنابراین اگر منظور از جنبش زنان این گروه از زنان متشکل باشد، باید گفت که نه فقط متحد طبقه کارگر نیستند، بلکه علیه طبقه کارگرند. آن‌ها متحد رژیم زنیست جمهوری اسلامی‌اند. اما اگر منظور جنبش اعتراضی عمومی زنان باشد که هنوز نامتشکل و پراکنده است، اینان زنان خانواده‌های کارگر و زحمتکش‌اند که مبارزاتشان جزء جدائی‌ناپذیری از مبارزه طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش برای دگرگونی نظم موجود است.

پیش از این گفتیم که رژیم شاه نتوانسته بود، روشنفکران وابسته به خود، روشنفکران ارگانیک سیستم را ایجاد کند و روشنفکران عموماً مخالف رژیم شاه بودند. جمهوری اسلامی اما در محدوده‌ای توانسته است در عرصه‌های مختلف آگاهی اجتماعی از ادبیات و هنرها گرفته تا فلسفه، سیاست، جامعه‌شناسی، حقوق، نویسندگان، هنرمندان، حقوق‌دان‌ها و نظریه‌پردازان وابسته به خود را ایجاد کند، که آگاهی اجتماعی را تحت سیطره خود بگیرند، نظم موجود را تقدیس و توده مردم را در انقیاد و اسارت ایدئولوژیک نگه‌دارند. دستگاه مذهبی هم که جزء لاینفک دولت دینی برای تحمیل معنوی مردم است، تکلیف‌روشن است.

اگر ما همه آنچه را که در بالا در مورد تحولات درونی ساختار، صف‌بندی طبقاتی و سیاسی طرفداران رژیم گفتیم، در نظر بگیریم، باید روشن باشد که ساختار اجتماعی جامعه در دوران جمهوری اسلامی تحولاتی را از سر گذشته و این تحولات که همراه با بسط پایه طبقاتی و اجتماعی جمهوری اسلامی بوده است، به ایجاد یک توازن به نفع طبقه حاکم شکل داد و باعث گردید که رژیم به‌رغم بحران‌های عمیق و نارضایتی وسیع کارگران و زحمتکشان، تا به امروز دوام آورد و نه صرفاً سرکوب. تردیدی نیست که رژیم از شیوه‌ها و روش‌های متعدد سرکوب، فریب، تطمیع، تحمیل نیز برای حفظ موجودیت خود استفاده کرده و می‌کند که در اینجا فرصت پرداختن به آن‌ها نیست. فقط اشاره می‌کنم که اگر این شیوه‌ها به همراه بی‌سازمانی و دیکتاتوری توانسته‌اند تاکنون کار آبی داشته باشند، دقیقاً بر پایه یک توازن است که مانع از آن شده است، نیروی تحول طلب به انقلاب برای سرنگونی رژیم حاکم و دگرگونی نظم موجود روی آورد.

بنابراین، مسئله مهم در هم‌شکستن این توازن و چگونگی آن است. اما پیش از آنکه این بحث را ادامه دهیم، ببینیم که با این اوضاع، تکلیف انواع و اقسام اپوزیسیون‌های بورژوازی رژیم از سلطنت‌طلب، جمهوری‌خواه دمکرات، لائیک، سبز، مجاهد و طیف به‌اصطلاح چپ رفرمیست، چه می‌شود؟ طرف حساب این‌ها کیست؟ کدام طبقات و اقشار مورد خطاب آن‌هاست؟ چون همان‌گونه که قبلاً گفتیم دورانی که اقشار و طبقات مختلف باهم به مبارزه علیه رژیم شاه برخاستند و هرکسی می‌توانست خلق قهرمان را مورد خطاب قرار دهد، به همراه انقلاب عموم خلقی به پایان رسید. دیگر خلق قهرمانی وجود

نیروی فعال و متحرک است. باسوادند. ابزارهای تبلیغاتی و ارتباطی خودشان را دارند و می‌کوشند در جهت حفظ نظم موجود تأثیرگذار باشند. اینان همان گروهی هستند که در جریان خیمه‌شببازی‌های انتخاباتی رژیم، خیابان‌ها شهرهای بزرگ را قرق می‌کنند، موج ایجاد می‌کنند. نیرو بسیج می‌کنند و مردم را به حمایت از گروه‌های معینی از هیئت حاکمه دعوت می‌کنند. البته لایه‌های متوسط و پائینی قشر خردبورژوازی مدرن بر سر مسئله آزادی‌های فردی و سیاسی و به‌ویژه لایه پائینی به علت وخیم شدن اوضاع اقتصادی، با رژیم تضاد دارند و مخالف آن هستند.

در دوران جمهوری اسلامی به‌شدت از کمیت و نقش خردبورژوازی سنتی شهر و روستا کاسته شده است. گرچه طرفدار جناح موسوم به اصول‌گرای رژیم‌اند، اما نیرویی منفعل هستند.

ببینیم در جنبش دانشجویی که در دوران رژیم شاه یک نیروی فعال و جدی مخالف نظم موجود بود، چه تغییری رخ داده است. جنبش دانشجویی دوران رژیم شاه، در کل، دشمن رژیم بود و کوتاه هم نمی‌آمد. بخش بزرگی از این جنبش، چپ، مارکسیست و جانبدار طبقه کارگر بود.

در دوره جمهوری اسلامی، کمیت دانشجویان وسیعاً رشد کرده و گفته می‌شود متجاوز از ۴ میلیون نفرند. اما اکثریت بسیار بزرگ آن‌ها در طول این سال‌ها، همواره منفعل و غیرسیاسی بوده‌اند. بخش بسیار کوچکی فعال‌اند که جنبش دانشجویی را تشکیل می‌دهند و این‌ها تحت نفوذ این یا آن جناح بورژوازی قرار دارند. این‌ها گفته می‌شود جنبش دانشجویی متحد طبقه کارگر است، به باور من، بیشتر شعار است تا واقعیت. جنبش دانشجویی در گذشته‌های دور، متحد طبقه کارگر بود، در آینده هم ممکن است چنین شود. اکنون اما ما چیزی در مورد این اتحاد نمی‌بینیم. به‌طور عینی عجلاناً، متحد طبقه کارگر نیست. در واقع، جنبش رادیکال دانشجویی بعد از آن سرکوب و کشتار سال ۵۹ و بستن دانشگاه‌ها دیگر نتوانست قد علم کند. آن چیزی که اکنون هست، در دست دو جناح بورژوازی است. یک بخش آن را اصلاح‌طلبان در اختیار گرفته‌اند، یک بخشی را هم جناح دیگر. ابزارهای مختلفی هم دارند که از آن در پیشبرد سیاست و اهدافشان در دانشگاه‌ها، استفاده می‌کنند. البته شما می‌توانید صدتا، دویست تا دانشجوی چپ و حتا مارکسیست هم در میان این جمعیت چندمیلیونی پیدا کنید که پرچم سرخ هم بلند کنند، اما این جنبش دانشجویی نیست.

من می‌پرسم، این اعتراض وسیع دانشجویی که ما از آن تحت عنوان قیام دانشجویی سال ۷۸ هم نام می‌بریم، توسط چه جریان‌هایی سازماندهی و رهبری شد؟ می‌دانید رهبران آن حالا کجا هستند؟ اغلبشان در بنگاه‌های تبلیغاتی آمریکا و انگلیس هستند یا در به‌اصطلاح مؤسسات تحقیقاتی سیاسی آن‌ها سازماندهی شده‌اند. البته چند نفرشان هم در زندان هستند که از اعضای شناخته‌شده دفتر تحکیم وحدت وابسته به اصلاح‌طلبان دولتی هستند. این جنبش دانشجویی که یک‌زمانی مخالف شاه بود، امروز تبدیل‌شده به جنبشی که طرفدار رژیم هست. بخشی طرفدار اصلاح‌طلبان و بخشی هم طرفدار اصول‌گرایان هستند.

اما علت این وضعیت دانشجویان و جنبش دانشجویی چه هست؟ آیا فقط نتیجه سرکوب و گزینش و محافظه‌کاری در دانشگاه‌های پولی است؟ به نظر من، نه.

شما فکر می‌کنید که سیاست اقتصادی نئولیبرال خودش به تنهایی آمده داخل ایران؟ نه! این سیاست، ایدئولوژی‌اش را هم با خودش آورده است. محیط آموزش و اشاعه آن هم نخست در دانشگاه‌هاست. در محیط‌های دانشجویی تمام آن چیزی را توی کله دانشجویان می‌کنند که نیاز این سیاست است. چه چیزی را به دانشجویان می‌آموزند. این آموزش که جامعه انسانی هم عین جنگل حیوانات است. این قانون طبیعت است که در این جنگل عده‌ای به بهای نابودی عده‌ای دیگر رشد کنند، چون اصلاح‌اند، و دیگران نابود شوند. گردن‌گفت‌ها، پول‌داران، سرمایه‌داران حق‌دارند کارگران را از ابتدایی‌ترین حقوق کارگری محروم کنند، در منتهای فقر قرار دهند و استثمار را تشدید کنند تا سود بیشتری ببرند و بر سرمایه خود بیفزایند. طرفداران ایرانی نئولیبرالیسم این ادعای خود را پنهان نمی‌کنند که تا وقتی عده‌ای به بهای فقر، مرگ و گرسنگی میلیون‌ها انسان، سرمایه و ثروت‌های هنگفت نیاندوزند، وضعیت جامعه ایران بهبود نخواهد یافت. این اساس فلسفه و بینش آن‌هاست. داروین‌یسم اجتماعی، رقابت افسارگسیخته، تقدیس فردگرایی افراطی، تقدیس نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی، تقدیس سوداندوزی و ثروت پرستی، بت‌سازی از قانون و قانون‌گرایی، تبلیغ برتری و ابدی بودن نظم سرمایه‌داری، دشمنی با طبقه کارگر و کمونیسم، تمام آن چیزی است که آموزش داده می‌شود. تمام متون آن‌ها هم در دانشگاه‌های کشورهای اروپایی و آمریکا حاضر و آماده است. توسط استادان جیرمخوار وابسته به رژیم،

نفع اردوی انقلاب، ضروری ست که این اتحاد، شکلی سازمان‌یافته به خود بگیرد. رشد و اعتلای مبارزات معلمان و پرستاران نیز نشان می‌دهد که شرایط برای هم‌آهنگی مبارزات و سازماندهی به این اتحاد فراهم است. میلیون‌ها بیکار و تهیدستان شهرها که زیر فشار فاجیع نظم سرمایه‌داری به فقر و تهیدستی سوق داده‌اند، بخش دیگری از متحدان طبقه کارگر برای تغییر توازن موجود و برپائی انقلاب‌اند.

این است آن نیروها و مبارزهای که قادر به شکستن موازین است که رژیم برای حفظ موجودیت خود به آن شکل داده است.

اما برای این‌که این تلاش و مبارزه موثر باشد و زودتر به نتیجه برسد، باید جهت اصلی ضربه به رژیم روشن باشد. برای اینکه بتوان استراتژی سرنگونی رژیم و استقرار یک حکومت کارگری و برانداختن نظم سرمایه‌داری را محقق ساخت، باید روشن کرد که ضربه اصلی را باید به کدام بخش از طبقه حاکم و نمایندگان سیاسی آن وارد کرد. نمی‌شود مستقیم به سراغ سرنگونی رژیم رفت، مگر آنکه نخست جریان موسوم به اصلاح‌طلب را که نقش مهمی در شکل دادن به توازن موجود دارد و به اشکال مختلف تلاش کرده است حتا در میان اقشار مخالف نظم موجود نفوذ و خرابکاری کند، هدف مستقیم قرار دهیم. کم نیستند کسانی که تصور می‌کنند مانع اصلی که باید زیر ضربات مستقیم قرار گیرد، جناح موسوم به اصولگراست که نیروی سرکوب رژیم هم بیشتر تحت فرمان آن‌هاست. در واقعیت اما اینان یک دارودسته رسوا هستند، پایگاه طبقاتی‌شان ناچیز است و نفوذی در میان مردم ندارند. وضعیتشان شبیه دارودسته رژیم شاه است. درحالی‌که بالعکس گروه‌های رنگارنگ جناح موسوم به اصلاح‌طلب و طرفداران رفسنجانی نه‌فقط بخش بزرگی از بورژوازی ایران را نمایندگی می‌کنند، بلکه بر

لایه‌هایی از خردبورژوازی، و گروه‌هایی از زنان و دانشجویان نفوذ دارند، حتا کوشیده‌اند از طریق ایجاد تشکلهایی در میان توده زحمتکش مخالف رژیم، حیطه نفوذ خود را بسط دهند. اینان از حمایت قدرت‌های جهانی نیز برخوردارند. در یک‌کلام، آنها نیروی اصلی حفظ توازن طبقاتی موجود برای دوام و بقاء جمهوری اسلامی‌اند. این است آن نیرویی که باید جهت اصلی ضربات طرفداران استراتژی قدرت کارگری باشد. ما باید تلاش مستمری را برای افشای آن‌ها به‌کارگیریم و بی‌امان آن‌ها را زیر ضرب قرار دهیم و تضعیف کنیم. با این اقدام همچنین می‌توان برخی گروه‌ها و اقشار را که تحت نفوذ آن‌ها قرار گرفته‌اند، از نمونه گروه‌هایی از دانشجویان و زنان، از آن‌ها جدا ساخت، جذب اردوی انقلاب کرد، یا لاقلاً منفرد و بی‌طرف ساخت. باید تلاش نمود بساط آن‌ها را در میان توده‌های زحمتکش از نمونه تشکلهایی که در میان معلمان و پرستاران ایجاد کرده‌اند، افشا و جمع کرد. این سیاست همچنین می‌تواند تضادهای درونی هیئت حاکمه را تشدید کند و با ایجاد شکاف در درون طبقه حاکم، عامل دیگری به زیان دشمن باشد. بدین طریق می‌توان زمینه را کاملاً برای سرنگونی جمهوری اسلامی در کلیت آن و برقراری حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان فراهم ساخت.

خلاصه کنم. اگر رژیم جمهوری اسلامی تاکنون دوام آورده است، دلایل طبقاتی معینی داشته است. این دوام بر پایه یک توازن طبقاتی و صفبندی سیاسی شکل‌گرفته است. زمان آن رسیده است که این توازن برهم زده شود. تردیدی نیست که برانداختن جمهوری اسلامی به همان سانگی سرنگونی رژیم شاه نخواهد بود. اما در شرایطی که ورشکستگی سیاسی رژیم به‌وضوح آشکار است. در شرایطی که رژیم غرق در بحران است و در گنداب فساد و رسوایی فرو رفته است، کاملاً ممکن است. تلاش برای به‌هم‌پیوستگی سرتاسری مبارزات جنبش طبقه کارگر، برای ارتقای مبارزه کنونی، مهمترین وظیفه است. مهم است که بدانیم متحدان ثابت‌قدم کارگران کدام‌اند، تمرکز نیرو در کجا باید قرار گیرد، از کدام جهت باید رژیم را موردحمله قرارداد، جهت ضربه اصلی کدام است، به چه طریق می‌توان برخی متحدان رژیم را از آن جدا کرد و در جریان مبارزه‌ای که سرانجام به اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه خواهد انجامید، آن را سرنگون کرد.

(\*) این سخنرانی از گفتاری به نوشتاری برگردانده شده است. برای کوتاتر شدن مطلب، برخی قسمت‌های حاشیه‌ای سخنرانی حذف شد و نکاتی که فرصت بحث آن در مراسم نبود، به آن افزوده شد.

ندارد. خلق منقسم شده و طبقات رو در روی هم قرار گرفته‌اند. گذشته از این، در همان دوران هم امثال بازرگان، خمینی و مجاهدین خلق لاقلاً می‌توانستند به بورژوازی تجاری، خردبورژوازی سنتی متکی باشند و در میان این گروه‌ها گوش شنوایی برای شنیدن حرف‌ها و فراخوان‌های آن‌ها وجود داشت. بورژوازی اپوزیسیون امروز هر نامی که بر خود نهاده باشد، به کدام قشر و طبقه‌ای در جامعه متکی است که می‌خواهد آن را مورد خطاب قرار دهد. آن‌هایی که می‌توانستند گوش شنوایی برای شنیدن حرف‌های آن‌ها داشته باشند، حالا طرفدار این یا آن جناح حکومت‌اند. کارگران و زحمتکشان هم که خواست، منافع و مسیر دیگری دارند که ۱۸۰ درجه با این‌ها زاویه دارد. بنابراین به هیچ قشر و طبقه مخالفی متکی نیستند و هیچ آینده‌ای ندارند. بالاخره هم خواهیم دید که اگر اوضاع کمی به نفع اصلاح‌طلبان حکومتی تغییر کند، در کنار آن‌ها و متحد آن‌ها هستند. آن‌هایی هم که باقی خواهد ماند، نقش ذخایر بورژوازی و امپریالیسم را برای خرابکاری در انقلاب آتی توده‌های زحمتکش مردم ایران، بازی خواهند کرد.

تنها نیروی سیاسی مخالف رژیم که حرف دارد، برنامه دارد، پیگیر و رادیکال از مطالبات توده‌های زحمتکش مردم ایران دفاع می‌کند، از سرنگونی نظم موجود کوتاه نیامده و گوش شنوایی برای شنیدن حرف‌هایش در درون توده‌های زحمتکش مردم وجود دارد، کمونیست‌های ایران هستند که متکی به طبقه کارگر و مبارزات، اهداف و خواست‌های این طبقه هستند و اصلاً خود را جزء جدائی‌ناپذیری از این طبقه می‌دانند. یعنی تنها طبقه‌ای که قادر است، توازن قوای طبقاتی و صفبندی‌های سیاسی کنونی را تغییر دهد.

اصلی‌ترین اهرم در هم‌شکستن هر توازن طبقاتی و سیاسی نیرو و مبارزه، است. در میان تمام طبقات و اقشاری که در مقابل طبقه حاکم ایستاده‌اند و خواهان برافتادن جمهوری اسلامی هستند، فقط یک طبقه است که هم نیروی لازم و کافی را در اختیار دارد و هم قادر به مبارزه‌ای کارساز می‌باشد و آن طبقه کارگر است. طبقه کارگر با جمعیتی متجاوز از ده میلیون و نقشی که در تولید اجتماعی دارد، طبقه‌ای که اشکال متنوعی از مبارزه را در اختیار دارد و دارای هدف و استراتژی مشخص است، قادر است این توازن را در هم شکند. آنچه که لازم است، تلاش برای ارتقای همین مبارزه کارگری است که امروز در سراسر ایران در جریان است. دامنه وسیع اعتصابات کارگری کنونی، در شرایطی که رژیم دیکتاتوری عریان حاکم است، هم انعکاس تشدید تضادهای طبقاتی و درجه بالای نارضایتی کارگران از نظم موجود است و هم درجه سازمان‌یافتگی و آگاهی کارگران را نشان می‌دهد. غیرممکن است که طبقه کارگر بتواند بدون درجه معینی از آگاهی طبقاتی و پی بردن به منافع خود به‌عنوان یک طبقه، این همه اعتصاب و دیگر اشکال مبارزه اعتراضی را که روزانه شاهد آن هستیم، سازماندهی کند. این موج مبارزات کارگری نشان می‌دهد که شرایط برای ارتقای این مبارزات از طریق به‌هم‌پیوستگی آن‌ها فراهم است و تمام تلاش کمونیست‌ها و پیشروان کارگری باید روی این مسئله متمرکز گردد. این اولین گام در تغییر توازنی است که طبقه حاکم به نفع خود ایجاد کرده است. پی آمد این به‌هم‌پیوستگی نیز، ارتقای مبارزات به سطحی کیفی جدید خواهد بود.

البته رژیم هم فهمیده که اوضاع از چه قرار است. بی‌دلیل نیست که علاوه بر تشدید سرکوب کارگران، بازداشت، محکومیت، اخراج و زندان، تشکیلات ضد کارگری‌اش را هم فعال کرده که اکنون به شیوه‌های دیگر به مقابله با کارگران و مبارزات آن‌ها برخیزد.

تشکل‌های پلیسی رژیم ساخته‌ای از نمونه خانه کارگر، که در گذشته با چاقو و چماق برای سرکوب اعتراضات و فعالیت‌های کارگران اقدام می‌کردند، حالا که اعتراضات کارگری رشد کرده و اعتلا یافته، سعی می‌کنند خود را مدافع خواست‌های کارگران، جا بزنند و ابتکار عمل را از توده‌های کارگر و پیشروان آن سلب نمایند. اما همان‌گونه که در گذشته نتوانستند مانع از رشد مبارزات کارگران گردند و شوراهای اسلامی آن‌ها رسوا شد، اکنون هم نمی‌توانند با این تاکتیک‌ها، اعتلای مبارزات کارگران را سد کنند. افشگری علیه این تشکلات دولت ساخته، در این مرحله که آن‌ها با تاکتیک‌های جدیدی به مقابله با طبقه کارگر روی آورده‌اند، باید با شدت و دامنه وسیع‌تری ادامه یابد.

اما طبقه کارگر در پیشبرد مبارزه خود، تنها نیست. متحدانی در صفوف زحمتکشان دارد که به لحاظ نیرو، مبارزه و موقعیت اجتماعی که دارند، می‌توانند نقش مهمی در اتحاد با طبقه کارگر در تغییر این توازن ایفا کنند. معلمان و فرهنگیان با جمعیتی یک‌میلیونی و پرستاران با جمعیتی نزدیک به نیم میلیون، نزدیکترین متحدان طبقه کارگرند. برای دگرگونی توازن قوا به

## زنده باد سوسیالیسم

## اعتصابات سراسری معلمان، گسست از گرایش اصلاح‌طلبی

## مبارزه برای افزایش دستمزد یک ضرورت فوری برای طبقه کارگر

مشکلات معلمان را به اطلاع وی برساند، اما معلمان مبارزه، جمع‌های متشکل معلمان و تشکلهایی که خود را از زیر نفوذ اصلاح‌طلبان خارج ساخته‌اند، مستقلاً وارد عرصه مبارزه شدند و اعتصاب دوم را سازمان دادند. سوم اسفند معلمان در سراسر کشور دوباره وارد اعتصاب شدند و در برخی شهرها نیز در برابر اداره آموزش و پرورش دست به تجمع زدند و بدین‌ترتیب، "ارامش" "شناسنامه داران"ی که در خیال خود با "فعالیت قانونی و آرامش‌بخش" دل‌خوش بودند، بر هم زدند و بر شگفتی آنان افزودند. معلمان ایران که سنتاً اعتراضات و اعتصابات خود را بطور معمول با فاصله و در چند نوبت انجام می‌دهند، این بار نیز به همین شیوه عمل کردند. درحالی‌که دو اعتصاب سراسری را سازمان داده بودند، فراخوان اعتصاب و تجمع دهم اسفند را نیز صادر کرده و به تدارک آن شتافتند. پی‌گیری توده معلمان و سازماندهندگان اعتصاب‌های سراسری، مخالفین و مانع‌تراشان از نوع "کانون" را به کلی عاجز ساخت. این بار حتی از جانب آن تشکلهایی که دو اعتصاب سراسری قبلی را به سکوت برگزار نموده و یا از آن تبری جسته بودند، اعلام شد که در تجمع دهم اسفند، گرچه تحت‌عنوان "تجمع اعتراضی سکوت" شرکت خواهند کرد. البته می‌شد تجمع اعتراضی سکوت برگزار کرد، اما سکوت بیشتر از این در برابر اعتراضات و اعتصابات سراسری دیگر امکان نداشت. چراکه کم‌ترین عواقب آن، ایزوله شدن بیشتر و ریزش بنده بود. بدین‌ترتیب فعالان جنبش اعتراضی معلمان، تشکلهای و جمع‌های متشکلی که خود معلمان ایجاد کرده‌اند و توده معلمان که به مبارزه‌ای جدی روی آورده‌اند و توانسته بودند دو اعتصاب سراسری را سازماندهی و با موفقیت برگزار نمایند، سومین اعتصاب و تجمع سراسری را نیز با موفقیت پیش بردند و تمام مرددین و کسانی را که نسبت به حرکت مستقل معلمان و اعتصاب سراسری روی خوش نشان نمی‌دادند، به دنبال خود کشاندند.

در این اجتماعات و اعتصابات سراسری، معلمان از مشکلات خود سخن گفتند، برای بهبود وضعیت آموزش و پرورش راه‌حل‌های خود را ارائه دادند و به طرح خواست‌های خود پرداختند. افزایش لااقل ۳۰ درصد حقوق برای سال ۹۴ و سال‌های بعد متناسب با نرخ واقعی تورم از مهمترین خواست‌های معلمان است. افزایش بودجه آموزش و پرورش و سرانه دانش‌آموزی، برخورداری از امتیازات و مزایای شغلی مشابه سایر کارمندان دولت، افزایش حقوق بازنشستگان، پرداخت اضافه‌کاری‌های معوقه، رفع مشکلات فضاهای آموزشی و نوسازی مدارس، از دیگر مطالبات معلمان است. معلمان همچنین خواستار آزادی همکاران زندانی خود، لغو احکام قضایی پیرامون منع تدریس و تبعید، حق ایجاد تشکل مستقل، مشارکت در تصمیم‌گیری‌های کلان آموزشی، مشارکت در انتخاب مدیران و مسئولین آموزش و پرورش

هر جا هم که کارگران دست به اعتراض زدند مانند کارگران معدن سنگ‌آهن بافق که به خصوصی‌سازی معدن معترض بودند، چراکه به‌خوبی از عواقب آن آگاه هستند، دولت نیز مشت آهنین خود را به کارگران نشان داد.

بنابر این در این جا مبارزه‌ای غیرقابل انکار و مهم وجود دارد. در یک سو کارگران که خواستار افزایش دستمزد هستند و می‌خواهند سهم بیشتری از حاصل کار خودشان را دریافت کنند و در سوی دیگر دولت و سرمایه‌داران که خواستار کاهش دستمزد بوده و تلاش دارند تا سهم هر چه بیشتری از حاصل کار کارگران را به جیب بزنند. در طول این سال‌ها نیز آمار و ارقام که حاکی از کاهش دستمزدهای واقعی است گواه این موضوع است که غلبه با دولت و سرمایه‌داران بوده است. حال زمان آن رسیده که کارگران نقطه‌ی پایانی بر آن بگذارند.

واقعیت این است که وضعیت معیشتی طبقه‌ی کارگر بسیار وخیم است، به قول معروف کارد به استخوان رسیده و همین موضوع تا حدودی سرمایه‌داران را دست به عصا کرده است. اما از سوی دیگر و مهم‌تر از هر چیز موقعیت و وضعیت عینی جنبش کارگری است که می‌تواند نقشی اساسی در بالا رفتن دستمزدهای واقعی کارگران ایفا کند. واقعیت این است که به‌رغم اعتراضات فراوان و گسترده‌ی کارگران علیه سرمایه‌داران و نظم سرمایه، این مبارزات همچنان خودبخودی و متفرق هستند. این مبارزات می‌توانند در محدوده‌های مشخص یک کارخانه و یا در بهترین و نادرترین نمونه‌ها حداکثر در چند کارخانه و یا یک منطقه تأثیرگذار باشند و هستند، اما در سطح کل طبقه این گونه نیست. مبارزه برای افزایش دستمزد نیز یک امر عمومی و خواست عمومی طبقه‌ی کارگر است که مبارزه‌ای در سطح طبقه را می‌طلبد. بنابر این تا زمانی که حداقل بخش مهمی از طبقه‌ی کارگر به مبارزه برای افزایش دستمزد با اشکالی همچون اعتصاب و تظاهرات نپیوندند، بالا رفتن دستمزدهای واقعی با مشکل روبروست و این نتیجه‌ی نبود اتحاد طبقاتی همان پائینه آشیل جنبش کارگری و طبقه کارگر ایران است.

اما این سکه روی دومی نیز دارد. مبارزه برای افزایش دستمزد می‌تواند به اتحاد طبقاتی کارگران یاری رساند و این مسأله‌ای بسیار مهم است که باید مورد توجه قرار گیرد. گسترش مبارزه برای افزایش دستمزد، روی‌آوری کارگران به این مبارزه و پی‌بردن به اهمیت آن، کارگران را به سمت اعتراضات، اتحادها و حتی ضرورت تشکلات فراکارخانه‌ای می‌کشاند. گسترش مبارزه برای افزایش دستمزد که تاکنون مواردی از آن را در برخی از صنایع شاهد بودیم، می‌تواند به کارگران در این امر یاری رساند. تلاش کمونیست‌ها، تشکلهای مستقل کارگری و یا فعالین کارگری نیز که در روزهای اخیر نمونه‌هایی از آن را شاهد بودیم یکی دیگر از مواردی است که می‌تواند در مبارزات کارگران و آگاهی‌رسانی به آنان در درک ضرورت مبارزه برای افزایش دستمزد یاری رسان باشد.

جمهوری اسلامی حافظ نظام سرمایه‌داری و دشمن طبقه کارگر است. اما در همین حکومت نیز کارگران می‌توانند با گسترش مبارزات و اتحاد خود، برخی از خواست‌های خود را به سرمایه‌داران و دولت تحمیل کنند. در ارتباط با دستمزد دو نکته اهمیت اساسی دارند. اول این‌که دستمزد باید نیاز یک خانواده‌ی ۵ نفره کارگری را تأمین کند، کارگر باید بتواند با یک شیفت کاری نیازهای معیشتی خود را تأمین کرده و این خواست غیرقابل چشم‌پوشی کارگران است. اما نکته دوم این است که افزایش دستمزدهای واقعی کارگران تنها نتیجه‌ی مبارزه جمعی طبقه کارگر خواهد بود. طبقه‌ی کارگر تنها با اتحاد طبقاتی خود و نمایش آن با اعتصاب به عنوان مهم‌ترین سلاح طبقه‌ی کارگر، می‌تواند افزایش دستمزدهای واقعی را به طبقه حاکم تحمیل کرده و این چرخه را که در تمام این سال‌ها به نفع سرمایه‌داران می‌چرخید به نفع خود بچرخاند. و بی‌شک طبقه‌ی کارگر در این مبارزه تجارب جدیدی بر تجارب خود خواهد افزود، تجاربی که به او برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری و دولت حامی آن کمک خواهند کرد.

تردید در این مسأله وجود ندارد که سه اعتصاب بزرگ و سراسری معلمان در ظرف ۴۰ روز، چون برگ‌های زربنی در تاریخ جنبش مبارزاتی معلمان ثبت خواهد شد. اعتصاباتی که نه فقط یادآور اعتراضات و مبارزات پرشکوه معلمان در نیمه اول دهه هشتاد است، بلکه در عین‌حال زاینده‌ی مرحله جدیدی از این مبارزات است که شاخص اصلی آن، عبور از جریان اصلاح‌طلبی است و استقلال!

زنده باد مبارزه مستقل توده معلمان، زنده باد اعتصاب سراسری!

می‌باشند. معلمان با خصوصی‌سازی مدارس و آموزش و پرورش و طرح دولت مبنی بر اخراج ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزار معلم شدیداً مخالف هستند. خواهان استخدام رسمی معلمان حق‌التدریسی و شرکتی، آزاد و بیمانی هستند، خواهان کوتاه شدن دست مذهب و آخوندها از مدارس هستند که تحت عناوین مختلفی چون معاون پرورشی، معاون آموزشی، مبلغ مذهبی و پیشنماز در مدارس جا خوش کرده‌اند. معلمان ایران در آخرین اعتصاب سراسری خود هشدار داده‌اند چنانچه به خواست‌هایشان رسیدگی نشود، در اردیبهشت ماه، اعتصاب سراسری دیگری را سازمان خواهند داد.

## ۸ مارس روز جهانی زن را با مبارزه گرامی می‌داریم

### کمک های مالی

#### کانادا- ونکوور

۵۰ دلار	لاکومه
۱۰ دلار	نرگس
۲۰ دلار	نفسیه ناصری
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۱
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورائی ۲
۳۰ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۳۰ دلار	ر. احمد زبیرم
۲۵ دلار	ر. بهمن آژنگ
۲۵ دلار	ر. فرهاد سلیمانی
۳۰ دلار	ر. کمال بهمنی
۳۰ دلار	زنده باد ۸ مارس

#### کانادا، مونترآل

کمک مالی به مراسم	سیاهکل مونترآل
۱۵۵ دلار	سیامک اسدیان
۲۰۰ دلار	

#### سوئد

۲۰۰ یورو	مصطفی گرگین‌پور
۴۰ یورو	رفیق حسن
۴۰ یورو	رفیق کاوه
۴۰ یورو	رفیق اسکندر
۲۴۴۵ کرون	شب پادمان حماسه سیاهکل در استکهلم

#### هلند

۴۰ یورو	شورا
۱۵ یورو	صدای کارگران و زحمتکشان ۱
۱۵ یورو	صدای کارگران و زحمتکشان ۲

#### سوئیس

۳۰ فرانک	علی‌اکبر صفایی فراهانی
۴۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۳۰ فرانک	حمید اشرف
۵۰ فرانک	محمد کاسه‌چی
۵۰ فرانک	امیر نبوی

#### دانمارک

۵۰ یورو	پوران
۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۲۰۰ کرون	دکتر نریمیس
۱۵۰ کرون	کولنتای (فوربه)



شیوه‌های سازماندهی مخفی و مبارزه علنی، دشمن را از شناسایی و سرکوب کامل فعالین بازمی‌دارد. پیوند با فعالین پیشرو کارگری و جنبش کارگری و پیشروان سوسیالیست سایر جنبش‌های اجتماعی، همپیمانان نیرومندی برای آنان فراهم می‌آورد. همپاری و همکاری فعالین زن داخل و خارج کشور بر قدرت آنان می‌افزاید. استفاده از امکانات اینترنتی، ابزارهای مبارزاتی را متنوع کرده و به آگاهی‌رسانی و بسیج یاری می‌رساند. تنها و تنها، اگر زنان سوسیالیست این فرصت را دریابند، می‌توانند با طرح مطالبات توده‌ی زنان، با آگاه‌گری، با سازماندهی و بسیج، با مبارزه با مبانی فکری "اصلاح‌طلبان" در میان زنان، با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب در هر مرحله، جنبش زنان را از زیر نفوذ آنان خارج کرده و مهر خود را بر مبارزات آنان بزنند.

روز جهانی زن از همان آغاز، روز اعتراض به نابرابری‌ها و ستم‌های عجیب شده با تاریخ طبقاتی جوامع و مبارزه برای دست یافتن به حقوق انسانی زنان بوده است. زنان سوسیالیست، این روز را پدید آوردند و همواره با مبارزه خود آن را گرامی داشتند. مبارزه‌ای که تا محو طبقات و دستیابی به رهایی کامل در سوسیالیسم ادامه خواهد داشت.

ما نیز ۸ مارس، روز جهانی زن را همچون پیشینیان خود با مبارزه گرامی می‌داریم.

به نفوذ آنان در میان توده زنان وجود داشت، پتانسیل و شور مبارزاتی زنان در آن چند ماه و بی‌اعتنایی آنان به پند و اندرزهای "فعالین زن" تمامی تردیدها را زدود.

جمهوری اسلامی در ۳۷ سال گذشته ثابت کرده است تا زمانی که در بر همین پاشنه می‌چرخد، حاضر به مصالحه در زمینه حقوق زنان نیست. سالی که اکنون به پایان آن نزدیک می‌شویم شاهده‌یست بر این مدعا. سال ۹۳ را می‌توان سال تشدید تبعیض، بی‌حقوقی، سال تفکیک جنسیتی، سال تلاش برای راندن زنان از عرصه‌های اجتماعی همچون دانشگاه‌ها و محیط‌های کار و راندن آن به انزوای خانه، و سال تشدید خشونت دولتی و اوباش رژیم علیه زنان نامید.

در شرایطی که نارضایتی زنان، روز به روز، شدت می‌گیرد، در شرایطی که راهکارهای زنان "اصلاح‌طلب" در ایران و تفکر نئولیبرالی در جهان به بن‌بست رسیده است، در شرایطی که چپ می‌رود تا جان تازه‌ای بگیرد و خود را از غبار رخوت و ضعف دهه‌های اخیر بزدايد، زمینه مساعدی برای فعالیت زنان سوسیالیست و مدافعان واقعی حقوق زنان پدید می‌آید. موانع موجود، موانعی جدی بر سر راه مدافعان واقعی حقوق زنان هستند، اما گذرناپذیر نیستند. در شرایط دیکتاتوری و خفقان اتخاذ و تلفیق

## گرامی داریم

## ۸ مارس

## روز

## جهانی

## زن را



## خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

"این حق "حیات" مردم است که در خوزستان و زیر چکمه های حکومت اسلامی پامیل می شود" عنوان اطلاعاتی سازمان است که در تاریخ ۲۶ بهمن منتشر شده و اینگونه آغاز می گردد: "روز گذشته جمعی از مردم اهواز در اعتراض به بی تفاوتی دولت در برخورد با مشکل "ریزگردها" و با شعارهایی همچون "هوای پاک حق مسلم ماست" و "خوزستان درگشت" در برابر استانداری خوزستان تجمع کردند. این چندمین تجمع اعتراضی مردم اهواز در روزهای اخیر است. در روزهای گذشته در شهر آبادان نیز مردم تجمع مشابهی را برگزار کرده بودند".

در بخش دیگری از اطلاعاتی چنین آمده است: "تاکنون دلایل متعددی برای وجود ریزگردها عنوان شده است، اما نتیجه‌ی همه‌ی آن دلایل یک چیز است و آن هم بی تفاوتی دولت نسبت به مردم. حل این معضل احتیاج به اقداماتی دارد که برای آن دولت باید در وهله‌ی اول پول خرج کند ولی دولت حاضر نیست برای رفع این معضل هزینه کند. اما همین دولت در عوض از سال ۲۰۱۱ تاکنون و براساس برآوردهای کارشناسان بین ۹ تا ۱۵ میلیارد دلار فقط در سوریه و برای حمایت از دولت بشار اسد هزینه کرده است. حال بگنیم از حزب الله لبنان و جریانات مشابه در عراق و یمن و دیگر نقاط جهان و باز بگنیم از فسادهای هزاران میلیاردی مقامات حکومتی و باز بگنیم از هزینه‌ی جاسطی‌های هسته‌ای حکومت اسلامی.

در روز گذشته در شهر مریوان نیز گروهی از مردم برای نجات دریاچه‌ی "زربار" دست به راهپیمایی زده بودند. خشک شدن دریاچه ارومیه، خشک شدن بسیاری از تالاب‌ها همچون تالاب "هورالعظیم" نتیجه‌ی بی تفاوتی رژیم به محیط زیست است. به گفته‌ی کارشناسان علت عمده‌ی ریزگردها نه عوامل خارجی که داخلی می‌باشند. آنچه که امروز در خوزستان و آذربایجان غربی و مناطق همجوار آن‌ها و در اشکالی دیگر در استان‌هایی چون سیستان و بلوچستان و حتی تهران شاهدیم، نتیجه‌ی همین بی تفاوتی و عدم هزینه در حفظ محیط زیست است که امروز تأثیرات مخرب آن در زندگی و سلامت مردم به خوبی قابل مشاهده هستند که سونامی "سرطان" در ایران تنها یکی از این نمونه‌هاست.

سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن حمایت از خواست و اعتراض مردم اهواز و محکوم کردن سخنان استاندار خوزستان، خواستار اقدام فوری برای حل معضل ریزگردها می‌باشد. دولت موظف است تا سلامتی و حق داشتن هوای پاک را برای مردم تضمین کند.

سازمان فدائیان (اقلیت) معتقد است که دولت سرمایه‌داری ایران به دلیل عدم هزینه کردن در حفظ محیط زیست و تخریب آن با اهداف سودپرستانه و سرمایه‌دارانه، عامل اصلی تخریب محیط زیست و معضلاتی است که در اثر این تخریب گریبانگیر مردم شده است.

سازمان فدائیان (اقلیت) بر این اعتقاد است که تنها فریاد اعتراض مردم و تداوم حرکت‌های مبارزاتی است که می‌تواند رژیم را ناچار به انجام اقداماتی برای تحقق خواست‌هایشان سازد. این حکومت شایسته هیچ‌گونه اعتمادی نیست".

**باز هم اخراج کارگران به دلیل اعتصاب** عنوان اطلاعاتی از سازمان است که در اعتراض به اخراج کارگران اعتصابی کارخانه "نورد و لوله صفا" انتشار یافت و اینگونه آغاز می‌شود: "روز گذشته کارفرمای کارخانه "نورد و لوله صفا" با نصب اطلاعاتی در محوطه کارخانه از اخراج ده کارگر کارخانه خبر داد. به گفته‌ی مدیران کارخانه، اخراج این ده کارگر به توصیه "شورای تامین" شهر ساوه صورت گرفته است".

در بخش دیگری از اطلاعاتی آمده است: "اخراج کارگران که با توافق کارفرما و شورای تامین شهر ساوه صورت گرفت از یک سو نشان می‌دهد که دولت و کارفرما در کنار یکدیگر قرار داشته و علیه کارگران متحد هستند و از سوی دیگر نشان می‌دهد که کارفرما و دولت حتی برای توافقات خود نیز ارزشی قائل نیستند و هدف مشترک آن‌ها تنها مهار و سرکوب اعتراضات کارگری است.

این اولین بار نیست که کارگران به دلیل اعتراض در معرض اخراج قرار می‌گیرند. در تاریخ مبارزات کارگران ایران علیه نظام سرمایه‌داری، کارگران بسیاری به دلیل اعتصاب، تلاش برای ایجاد تشکل و گرفتن حق و حقوق خود از سرمایه‌داران از کار اخراج شده، حتی به زندان افتاده و سال‌ها در زندان بوده‌اند. حتی کارگرانی بوده‌اند که توسط جمهوری اسلامی و در سال‌های دهه‌ی ۶۰ اعدام شده‌اند. هم‌اکنون نیز تعدادی از کارگران مبارز در زندان بسر می‌برند.

در پایان اطلاعاتی چنین آمده است: "سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن حمایت از خواست‌های کارگران کارخانه نورد و لوله صفا و دیگر کارگران همچون لوله‌سازی اهواز، شیشه آبگینه، کیان‌تایر و قند و رامین، خواستار تحقق فوری و بی‌قید و شرط خواست‌های کارگران ایران است.

سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن محکوم کردن اخراج تعدادی از کارگران کارخانه نورد و لوله صفا خواستار پایان دادن به اخراج و تعقیب قضایی کارگران است. سازمان فدائیان (اقلیت) راه مقابله با سیاست‌های دولت و سرمایه‌داران برای سرکوب و مهار اعتراضات کارگری را تداوم اعتراضات، خواباندن چرخه‌ی تولید و حمایت از کارگران اخراجی می‌داند".

**"اعدام ۷ زندانی سیاسی در ارومیه و زاهدان جنایتی بر جنایات رژیم افزود"** اطلاعاتی دیگری از سازمان است که در تاریخ دوم اسفند منتشر شد و اینگونه آغاز می‌شود: "براساس اخبار منتشره، روز ۵ شنبه ۳۰ بهمن‌ماه، ۶ زندانی سیاسی با نام‌های سامان نسیم، حبیب افشاری، علی افشاری، سیروان نژادی، ابراهیم شاپوری و یونس آقاییات در زندان ارومیه توسط جلاخان جمهوری اسلامی اعدام شده‌اند. ۱۵ بهمن ماه نیز یک زندانی سیاسی به نام "جبیند ریگی" در زندان مرکزی زاهدان اعدام شده بود".

در بخش پایانی اطلاعاتی نیز چنین آمده است: "جمهوری اسلامی با اعدام ۷ زندانی سیاسی که همگی از اقلیت‌های ملی و مذهبی بودند، آن‌هم در شرایطی که منطقه خاورمیانه در آتش نفرت‌های قومی و مذهبی می‌سوزد، بار دیگر نقش جنایتکارانه و آتش‌افروزمی خود را در جنگ‌های منطقه‌ای نشان داد.

سازمان فدائیان (اقلیت) اعدام زندانیان سیاسی را به شدت محکوم می‌کند. سازمان فدائیان (اقلیت) بر این اعتقاد است که اعدام ۷ زندانی سیاسی در روزهای اخیر بخشی از سیاست سرکوب، بویژه سرکوب اقلیت‌های ملی در ایران است که از فریاد به قدرت رسیدن حکومت اسلامی به اجرا درآمد و تاکنون نیز ادامه دارد.

سازمان فدائیان (اقلیت) بار دیگر مخالفت خود را با صدور و اجرای حکم اعدام اعلام می‌نماید. حکومت اسلامی در طول ۳۶ سال حاکمیت ننگین خود، بارها از اعدام برای سرکوب و تثبیت قدرت خود و به قتل رساندن کارگران، کمونیست‌ها، روشنفکران مبارز و فعالین اقلیت‌های ملی استفاده نموده است.

سازمان فدائیان (اقلیت) خواستار لغو تمامی احکام اعدام و آزادی فوری و بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی از جمله کارگران زندانی می‌باشد. "در حمایت از خواست معلمان برای حق داشتن یک زندگی انسانی" اطلاعاتی دیگری از سازمان است که روز ۱۰ اسفند انتشار یافت و اینگونه آغاز می‌شود: "امروز بسیاری از شهرهای کشور، به ویژه مراکز استان‌ها و شهرهای استان کردستان، شاهد تجمعات اعتراضی معلمان به وضعیت معیشتی‌شان بود. هزاران معلم روز ده اسفند به جای رفتن بر سر کلاس درس، به خیابان‌ها آمدند تا بار دیگر به عدم پاسخگویی و بی تفاوتی حکومت به خواست‌های خود اعتراض کنند".

در بخش دیگری از اطلاعاتی و خطاب به کارگران، معلمان، پرستاران و دیگر زحمتکشان جامعه، آمده است: "زندگی در زیر خط فقر، زندگی بدون مسکن مناسب، بهداشت و درمان مناسب، غذای مناسب، تحصیل مناسب و هر چیز دیگری که لازمی یک زندگی انسانی است، به امری عمومی تبدیل شده و سال به سال تنها شاهد وخیم‌تر شدن اوضاع هستیم.

تغییر این وضعیت نیز تنها به اتحاد و مبارزه شما بستگی دارد.

تمام کسانی که مانند گذشته سعی می‌کنند با فریب و وعده‌های توخالی، شما را از هدف‌تان دور کنند، دشمنان شما هستند. سال‌ها تجربه نشان داده است که دولت‌ها هر عنوانی را که بید بکنند از سازندگی تا اصلاحات، از عدالت تا اعتدال همگی تنها دغدغه‌ای را که ندارند همان وضعیت معیشت کارگران و زحمتکشان است. حکومت اسلامی با دروغ و ریاکاری زنده است.

سازمان فدائیان (اقلیت) از اعتراضات معلمان، پرستاران و کارگران برای یک زندگی بهتر و رهایی از زندگی زیر خط فقر حمایت می‌کند. زندگی بدون دغدغه معیشتی حق تمامی معلمان، پرستاران، کارگران و حتی بیکاران است.

سازمان فدائیان (اقلیت) در همین رابطه بر ضرورت اتحاد و داشتن تشکل مستقل تأکید می‌کند. هر قدر مبارزه و اعتراض معلمان با شرکت گروه‌های بیشتری از معلمان همراه باشد و هر گاه معلمان در تشکلی گردآیند که مستقل از حکومت و جناح‌های آن باشد و بتواند اعتماد و همراهی توده معلمان را برای مبارزه و تحقق خواست‌هایشان به خود جلب کند، مبارزه معلمان نیز با موفقیت بیشتری همراه خواهد بود".

و مقاومت رفیق حمید اشرف و همزمانش در تیر ماه ۵۵ و جانباختن آنان در نبردی نابرابر با نیروهای ساواک ادامه همان استواری، پایداری و خط سرخ برجای مانده از آرمان خواهی رفقایمان در نبرد با خصم طبقاتی بود. جان باختن رفیق کبیرمان حمید اشرف اگرچه ضربه هولناکی بر پیکر سازمان بود اما، در پرتو سنت مبارزاتی برجای مانده از رفقای جان فشان فدایی، رفقای دیگری پرچم خونین سازمان را در اهتزاز نگه داشتند. هادی (احمد غلامیان لنگرودی) حسن فرجودی و صبا بیژن زاده از جمله رفقای ارزشمندی بودند که پس از جان فشانی حمید اشرف و دیگر رفقای رهبری سازمان در تیر ماه ۵۵، تشکیلات سازمان چریک های فدایی خلق ایران را بازسازی و مبارزات سازمان علیه رژیم ستم شاهی را به پرچم جان تداوم بخشیدند. مبارزات و نبردی بی امان با اهدافی مشخص که با حماسه سیاهکل آغاز شد و طی یک دوره معین، فعالیت مبارزاتی سازمان چریک های فدایی خلق ایران را تثبیت کرد و سرانجام گسترش و نفوذ سیاسی سازمان در صفوف کارگران و توده های مردم ایران را به شکل بی سابقه ای به نمایش گذاشت. قیام ۲۲ بهمن ۵۷ و پس از آن سیل انبوه هوادارانی که به سمت سازمان کشیده شدند، جلوه گاه روشنی از ابعاد دامنه نفوذ سیاسی سازمان چریک های فدایی خلق ایران در جامعه بود. نفوذی که متأثر از سنت مبارزاتی، از خودگذشتگی و به طور اخص متأثر از آرمان خواهی کمونیستی رفقای جانفشان سازمان بود.

با چنین پیشینه مبارزاتی و بر بستر جانفشانی بیش از ۳۰۰ قهرمان فدایی بود که سازمان چریک های فدایی خلق ایران پس از قیام ۲۲ بهمن ۵۷ به بزرگترین سازمان چپ و کمونیستی خاورمیانه تبدیل شده بود. سازمانی این چنین قدرتمند که می بایست بر تداوم خط سرخ مبارزاتی رفقای دلیرمان

## در گرامی داشت ۲۵ اسفند، روز جانفشانان فدایی

### روزی که آرمان خواهی و فداکاری بر بلندای خط سرخ فدایی، هر چه بیشتر شکوفا شد

سحرگاه ۱۹ بهمن ۴۹، سرآغاز پروازی خونین در این مسیر بود. پروازی سنگین بال در مسیری پرتلاطم و توفان زا. سحرگاهی خونبار که در ۲۶ اسفند همان سال با اعدام ۱۳ فدایی قهرمان، خونین تر شد. سحرگاهی "که بغض، لبخند را بر چهره ها ویران می کرد و به ناگاه بر ویرانه های لبخند، هیجان و شادی جوانه زد". (۲)

سحرگاهی که پس از آن، به سال هایی توفنده تر علیه نظم موجود منتهی شد. سحرگاهی که به شکل گیری نوع جدیدی از مبارزه، آنهم مبارزه ای بی امان، پیگیر و فداکارانه بر بستر یک هدف معین انجامید. مبارزه ای که در سال ۵۰ با جانفشانی رفقای گرانقدری چون مسعود احمدزاده، مفتاحی، امیر پرویز پویان، اسکندر صادقی نژاد، مهرنوش ابراهیمی و ده ها فدایی دیگر فصل نوینی از مبارزات کمونیستی را در عرصه تحولات جامعه رهنمون شد. سحرگاهی که پس از آن، "زنگ بزرگ خون به صدا در آمد و طوفان شکوفه داد" (۳). طوفانی که دیگر پایانی بر آن نبود. روزها، ماه ها و سال هایی که با به خون نپیدن هر رفیق فدایی، ده ها رفیق جانفشان دیگر به سازمان چریک های فدایی خلق ایران پیوستند. رفقایی که سنت مبارزاتی سازمان ما را بر بستر یک هدف مشخص و یک آرمان معین به پرچم جان استمرار بخشیدند.

مقاومت، صداقت، از خودگذشتگی، آگاهی کمونیستی و آرمان خواهی رفقای مان که علیه ستم و نابرابری برخاسته بودند و نان و آزادی را به تساوی برای همه می خواستند، تحرکی شگرف در مسیر مبارزات جوانان و نیروهای مترقی جامعه علیه نظم موجود برانگیخت. ادامه کاری سازمان میسر نبود مگر در پرتو آرمان خواهی رفقای مان. آرمان خواهی ای که توده ها را نیز به دنبال خود کشانید. چرا که تمام تاریخ را اگر نیک بنگریم، وقتی توده های مردم یک هدف مشخص و آرمان معینی داشته باشند، در راه آرمان های خود مبارزه و پیکار نیز می کنند. نه تنها پیکار می کنند، بلکه حتا تا پای جان بر سر آرمان خود نیز می ایستند. در پرتو این آرمان خواهی مبارزاتی بود که هر کمونیست مبارز، هر کارگر پیشرو، هر روشنفکر مترقی و هر زن آگاه و مبارزی، آمال و آرزوهای آزادی خواهانه و سوسیالیستی خود را در مسیر مبارزاتی سازمان چریک های فدایی خلق ایران می

یافت. نفوذ و گسترش این از خودگذشتگی، صداقت و مبارزات آرمان خواهی رفقای ما در اندک زمانی چنان ابعادی به خود گرفت که تأثیرات آن از متن جامعه به درون زندان ها نیز کشیده شد. زندان های رژیم شاهنشاهی نیز به رزمگاه رفقای قهرمان فدایی تبدیل شد. مقاومت و پایداری رفقای ما در درون زندان، نیروهای امنیتی رژیم شاه را به اقدامی جنایتکارانه واداشت. ترور رفیق بیژن جزنی و همزمانش در ۳۰ فروردین ۵۴ در زندان اوین، نمونه ی دیگری از کشتار بی رحمانه رفقای ارزشمند فدایی به دست جلادان ساواک بود. رژیمی که در پرتو قهرمانی ها و استقامت در خور تحسین رفقایمان به واکنش های جنایتکارانه و هیستریک کشیده شده بود.

مبارزات سازمان چریک های فدایی خلق ایران در همان سال های نخست شکل گیری، آنچنان وسعت یافت که رفقای بی شماری به دست جلادان رژیم شاه اعدام شدند و یا بر سنگفرش خیابان ها در خون خود غلطیدند. رفقا حمید مومنی، بهروز دهقانی، احمد زبیرم، حسن نوروزی، جلیل انفرادی، یوسف زرکاری، جعفر اردبیلچی، چوپان زاده، اصغر عرب هریسی و صدها کمونیست دیگر از جمله جانفشانان فدایی در این دوره از مبارزات سازمان بودند.

مسیری را که رفقای جانفشان ما در مبارزه علیه رژیم شاه برگزیده بودند، توفان زا و بدون توقف، روی "رودخانه پویان" بر تمامی فلات تخته ایران جاری شد. رزمندگی



## در گرامی داشت ۲۵ اسفند، روز جانفشنان فدایی

### روزی که آرمان خواهی و فداکاری بر بلندای خط سرخ فدایی، هرچه بیشتر شکوفا شد

پای می فشرد، اینبار از درون با یک خطر جدی مواجه گردید. خطر اینبار از سوی خصم طبقاتی و دشمنان مسلح نبود، بلکه این خطر از درون سازمان و توسط اکثریت کمیته مرکزی بود که موجودیت سازمان را تهدید می کرد. ترویج رفرمیسم و سازش طبقاتی همراه با نفی آرمان خواهی کمونیستی، از جمله خطراتی بودند که اینبار از درون، موجودیت انقلابی و مبارزاتی سازمان را هدف گرفته بود. خط اکثریت کمیته مرکزی سازمان در مسیر سازش با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، عملاً خطری به مراتب بزرگتر از کشتار رفقایمان در دو رژیم سلطنتی و اسلامی را متوجه بقا و استمرار خط سرخ مبارزاتی سازمان می کرد. با پشت کردن اکثریت کمیته مرکزی سازمان به منافع کارگران و توده های زحمتکش ایران و همگامی آنان با یکی از هارترین و ارتجاعی ترین رژیم های دوران معاصر، آنچه را که سازمان چریک های فدایی خلق ایران و به تبع آن رفقای جانفشان فدایی طی یک دوره ده ساله با پرچم جان و بر بستر مبارزات آرمان خواهانه و سوسیالیستی پی ریزی کرده بودند، به یک باره موجودیت سازمان با خطر اضمحلال مواجه گردید. شکل گیری گرایش انقلابی اقلیت و پس از آن انشعاب سازمان چریک های فدایی خلق ایران به دو سازمان "اقلیت" و "اکثریت" نمونه دیگری از پایداری، تلاش و وفاداری رفقای "اقلیت" بر سنت مبارزاتی سازمان ما در پیکار با خصم طبقاتی در دفاع از سوسیالیسم و اهداف و منافع کارگران و مبارزه علیه استثمار، ستم و نابرابری موجود در جامعه بود. خط رفرمیستی "اکثریت" در درون بزرگترین سازمان چپ و کمونیستی خاورمیانه ضربه ای سنگین و جبران ناپذیر بر پیکر سازمان و روند مبارزاتی آن در جامعه بود. ضربه ای هولناک که توازن قوای طبقاتی و مبارزاتی موجود در جامعه را به به طرز آشکاری به نفع جمهوری اسلامی تغییر داد. به رغم تأثیرات مخرب و ویرانگری که خط رفرمیستی "اکثریت" بر جنبش مبارزاتی کارگران و توده های مردم ایران گذاشت، اما انشعاب درون سازمان و پایداری رفقای "اقلیت" بر سنت انقلابی و آرمان خواهی مبارزاتی رفقای به خون تپیده مان، قادر شد از اضمحلال و استحاله شدن کامل سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به رفرمیسم، سازش طبقاتی و خیانت به منافع کارگران و

توده های مردم ایران، جلوگیری به عمل آورد.

از نیمه دوم خرداد ۵۹، دیگر این سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) بود که در عمل و در پروسه مبارزات خستگی ناپذیر خود علیه دشمن طبقاتی و نظام سرمایه داری حاکم بر ایران می جنگید و در رفتار و کردار پرچمدار رفقای جان فشان فدایی گردید. سازمانی که بعدها تحت عنوان سازمان فدائیان (اقلیت) بر مبارزه طبقاتی کارگران و دفاع از منافع توده های زحمتکش علیه نظام استبدادی و سرمایه داری جمهوری اسلامی همت گماشت و تا به امروز نیز در وفاداری بر آرمان خواهی مبارزاتی و سوسیالیستی رفقایمان پایدار و استوار ایستاده است. در تداوم مبارزه و پای فشردن بر خط سرخ انقلابی و مبارزاتی رفقای جان فشان مان بود، که رفقای گرانقدری چون منصور اسکندری، سیامک اسدیان و محسن شانه چی از کادرهای رهبری سازمان در ماه های نیمه دوم سال ۱۳۶۰ دستگیر و با در درگیری های خیابانی با ماموران مسلح جمهوری اسلامی به خیل جانفشنان فدایی پیوستند.

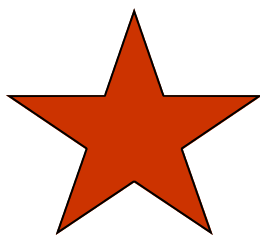
اگر در دوران رژیم ستم شاهی صدها زن مبارز و کمونیست در صفوف سازمان برای رهایی و سوسیالیسم مبارزه کردند و بعضاً جان باختند، در جمهوری اسلامی نیز، هزاران زن مبارز و کمونیست به صفوف سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) پیوستند. زنان مبارزی که ده ها تن از آنان در راه آرمان های آزادی خواهانه و سوسیالیستی سازمان جانفشانی کردند. رفقا زهرا بهکیش، ویدا گلی آبکنار، نفیسه ناصری، مریم توسلی، منیژه طالبی، ژیلای سیاب، مریم دژآگاه، سوزان نیکزاد، ناهید محمدی، فاطمه محمدی، خاطره جلالی، فریده یوسفی، زهرا بید شهری، نادره نوری، زهرا فرمانبردار و ده ها زن کمونیست دیگر از جمله قهرمانانی بودند که در این دوره جان باختند.

در امتداد خط سرخ قهرمانان فدایی که در سحرگاه ۱۹ بهمن ۴۹ حماسه سیاهکل را در تاریخ مبارزات کمونیستی ایران ثبت کردند، همان رفقای که در ۲۶ اسفند ۴۹ به دست جلادان رژیم شاه به جوخه های مرگ سپرده شدند، در هفته پایانی اسفند ۱۳۶۰ نیز، رفقای گرانقدر دیگری همچون هادی، نظام و کاظم از اعضای رهبری سازمان بر سنگفرش خیابان ها در خون خود غلطیدند. اگر در سحرگاه خونین ۲۶ اسفند ۱۳۴۹،

"فریادی از گلوی مزدوری برخاست: به پاهایشان شلیک کنید و پنج ساعت به پاهایشان شلیک می کردند" (۴)، در روز های ۲۴ و ۲۵ اسفند ۱۳۶۰ نیز، رفقای رهبری سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) و نیز ده ها کادر برجسته سازمان توسط رگبار جانان جمهوری اسلامی در خیابان ها جان باختند. رفقای ارزشمندی که خود نیز از تبار همان رفقای قهرمان و حماسه آفرینان سیاهکل بودند. رفقای با همان روحیه مبارزاتی، با همان استقامت و پایداری و با همان آرمان خواهی مشترک جانفشنان فدایی از آغاز تا به امروز.

در فرایند این سال ها و در تداوم رزم بی امان رفقایمان بود که، "رودخانه پویان" قهرمانان فدایی از بهمن و اسفند ۴۹ تا "سالی که زنگ بزرگ خون به صدر در آمد و توفان شکوفه داد" جاری شد. رودخانه ای پر خروش که در تداوم خود با جانفشانی ده ها زن قهرمان کمونیست همچون مرضیه احمدی اسکویی، مهرنوش ابراهیمی، فاطمه افدرنیا، شیرین معاضد، نزهت السادات روحی آهنگران، پروین فاطمی و فاطمه حسن پور به موج موج رودخانه ی پر خروش ۳۰ فروردین ۵۴ درآمیخت و پس از آن، در شط جاری ۸ تیر ۵۵ سر ریز شد. شطی موج و پر شتاب، بی آنکه وقفه ای در تداوم حرکت اش پیش آید، جای جای کویر و دشت و فلات تفته را در نوردید و آنگاه به رودخانه پر خروش دیگری از شط سرخ و ماندگار رفقای جانفشان مان در ۲۴ و ۲۵ اسفند ۶۰ درآمیخت. در امتداد رودخانه های جاری جان فشنان فدایی بود که، در کنفرانس دوم سازمان فدائیان (اقلیت) به پاس دلاوری ها، از خودگذشتگی ها و پایداری تمامی رفقای قهرمان مان که بر سر آرمان خواهی مبارزاتی شان جانفشانی کردند، روز ۲۵ اسفند به روز جانفشنان فدایی نامگذاری گردید. در سالروز جانفشنان فدایی، یادشان گرامی و رزم شان پایدار باد. باشد که در جلوه گاه سوسیالیسم و در جلوه گاه رهایی مردم، با یاد همه یاران در خون تپیده مان، باغی ز ارغوان و سوسن و زنبق شکفته شود.

(۱)، (۲)، ۲، (۳)، (۴) - منظومه "کارنامه خون" سروده زنده یاد منصور خاکسار



## در گرامی داشت ۲۵ اسفند، روز جانفشانان فدایی

### روزی که آرمان خواهی و فداکاری بر بلندای خط سرخ فدایی، هر چه بیشتر شکوفا شد

ایستادند و بذر مبارزه و فداکاری در راه یک هدف مشخص و یک آرمان معین را روی فلات خفته دریند پاشیدند. روزهایی که رفقای ما:

از مرگ هم نیرومندتر برخاستند  
و از حنجره ی دوست داشتنی شان  
پاشیدند آوازهای سرخ بلند خویش را  
روی فلات خفته دریند (۱)

به تاریخ مبارزاتی سازمان ما اگر نیک بنگریم، این تاریخ اگرچه از همان آغاز تا به امروز بر موج موج شطی سرخ و خونین نگاشته شده است، اما در این میان، ماه های بهمن و اسفند به دلیل وسعت رخدادهای مبارزاتی و جانفشانی های بی دریغ رفقای گرانقدرمان، همواره از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده است. روزهایی سخت و خونین با ضرباتی سنگین و نابه هنگام

بر پیکر سازمان. ضرباتی که هر یک به تنهایی می توانست ادامه کاری مبارزاتی سازمان را مختل و یا آن را به اضمحلال بکشاند. اما، در این مسیر پر تلاطم، با هر ضربه ای که بر پیکر سازمان فرود آمد، رفقای دیگری برخاستند. رفقای که خود اسطوره های ماندگار تاریخ مبارزاتی جنبش نوین کمونیستی ایران بوده اند، رفقای که بر بستر عنصر آگاهی، از خودگذشتگی و ایستادگی شگفت انگیزی که از خود برجای نهادند، با برافراشتن پرچم جان ادامه کاری و استمرار رزم انقلابی سازمان را تداوم بخشیدند. این همه میسر نبود مگر در پرتو صداقت انقلابی و پایداری بر عهد خویش. پایداری و مقاومتی که خود متأثر و برخاسته از اهداف و آرمان خواهی کمونیستی رفقایمان بود.

در صفحه ۱۴

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایند.

آلمان:

K. A. R  
Postfach 160531  
60068 Frankfurt  
Germany

دانمارک:

I. S. F  
P. B. 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark

سوئیس:

Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland

هلند:

Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.  
شماره حساب:

Gironummer 2492097  
نام صاحب حساب: Stichting ICDR  
IBAN:  
NL08INGB0002492097  
BIC: INGBNL2A  
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>  
<http://74.91.172.230/>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

شماره پیامگیر **سازمان فدائیان (اقلیت)**:

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR** Organization  
Of Fedaian (Aghaliyat)  
No 688 February 2015



[shora.tv@gmail.com](mailto:shora.tv@gmail.com)

تلویزیون دمکراسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان های زحمتکش، شریف و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی از کانال تلویزیونی دیدگاه بر روی ماهواره یاه ست (Yahsat) پخش می شود.

ساعات پخش برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی بدین قرار است:

**روزهای دوشنبه و چهارشنبه هر هفته:**

ساعت ۹،۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

**تکرار برنامه ها در روزهای:**

سه شنبه و پنجشنبه هر هفته ساعت ۹،۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید، میتوانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه و جی ال ویز به طور زنده و همزمان برنامه های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید:

<http://www.didgah.tv/fa>

مشخصات ماهواره ای کانال تلویزیون دیدگاه:

ماهواره یاه ست ۵ / ۵۲ درجه ی شرقی

فرکانس: ۱۲۰۷۳ - پولاریزاسیون: عمودی - سیمپلریت: ۲۷۵۰۰ - اف ای سی: ۷ / ۸  
شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دمکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: [shora.tv@gmail.com](mailto:shora.tv@gmail.com)

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی